

- Mad max Fury Road
- House of cards
- Ex Machina
- Maggie

FROM THE DIRECTOR OF X-MEN: FIRST CLASS

Kingsman

THE SECRET SERVICE



گیلرمو دل تورو

درباره جدیدترین اثرش، Crimson Peak (به رنگ ارغوان) می گوید



بسم الله الرحمن الرحيم

مدیر مسئول: امیر قیومی انارکی

سردبیر: رسول خردمندی

طراحی و صفحه آرایی: ابوالفضل زارع شاهی

خبرنگارها: مهیار برومند / محمد قراجه داغی

نویسندگان:

مه نگار اسدی / محمد حسین جعفریان / رسول خردمندی /
فرنام خسروی / حمیدرضا سعیدی / محمد مهدی مبارکی /
محمد مراغی /

ویراستار: رسول خردمندی

جهت همکاری و یا تبلیغات در مجله سینمایی IMDB-DL
با این ایمیل در ارتباط باشید:
Mag@imovie-dl.com

IMDB-DL MAG

www.imovie-dl.com

امیر قیومی انارکی

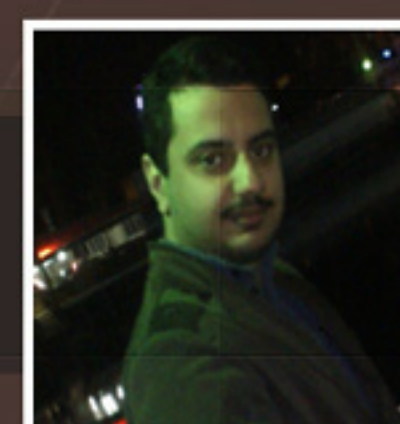
مدیر مسئول



عذرخواهی می‌کنیم از شما مخاطبین عزیز که یک شماره پیشین و شماره جدید وقفه‌های زیادی داشت تا منتشر بشوند. تمام هدف بنده و سردبیر و سایر افراد تیم فراهم ساختن یک مجله الکترونیکی با کیفیت هست و برای این هدف هر کاری که نیاز باشد انجام خواهیم داد؛ حتی اگر مجبور باشیم کل تیم مجله را عوض کنیم! و متأسفانه علی‌رغم میل باطنی مجبور شدیم. به هر حال امیدواریم از این شماره به بعد بتوانیم با ارتقای کیفیت مطالب، مخاطبین بیشتری را به مجله IMDB-DL جذب کنیم. از این پس، مجله هفته اول هر ماه به صورت مجازی منتشر خواهد شد.

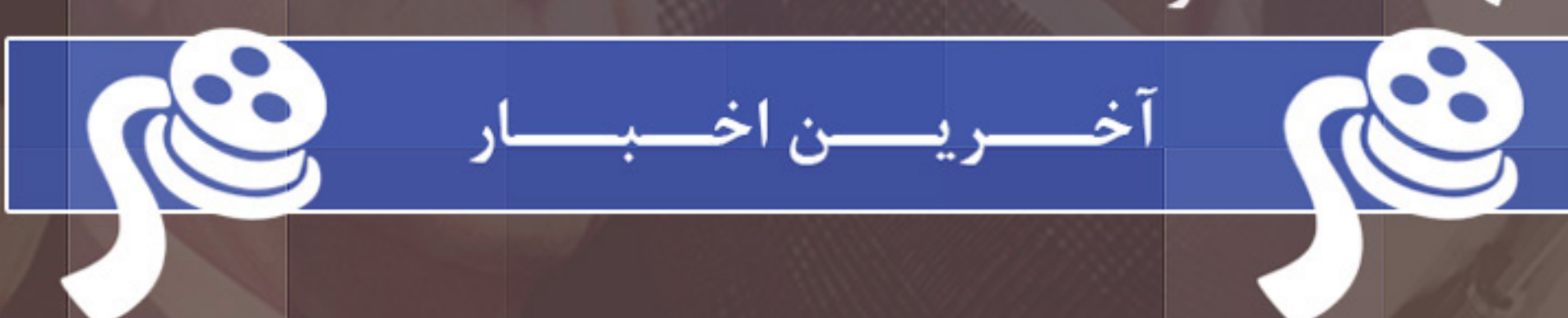
رسول خردمندی

سردبیر



علی‌رغم تلاش‌های زیادی که برای نگه داشتن تیم قبلی داشتیم ولی مجبور شدیم به انتخاب تیم قبلی احترام بگذاریم. تیم قبلی مجله IMDB-DL بعد از ۲۴ شماره انتشار با تیم و سایت خداحافظی و شانس خودشان را در احداث یک وبسایت امتحان کردند. از همین جا برای همکاران خود آرزوی موفقیتی می‌کنم و امیدوارم بتوانند وبسایت خود را پابرجا نگه دارند. از این شماره اگر عمری باقی بماند بنده سردبیر و همچنین ویراستار مجله خواهم بود و با تیم جدید قصد بر این داریم تا سطح کیفی مجله را ارتقا بدهیم. به امید روزی که بتوانیم این مجله الکترونیکی را روی کاغذهای واقعی برای شما مخاطبین عزیز و فهمیده تهیه کنیم. این مجله فقط برای حمایت شما مخاطبین همچنان پابرجاست! ادعای بهترین‌ها را نداریم ولی برای حرفه‌ای شدن از حداکثر توانم و تیم جدیدم مایه می‌گذارم. بی‌صبرانه منتظر انتقادات و پیشنهادهای شما مخاطبین عزیز هستیم.

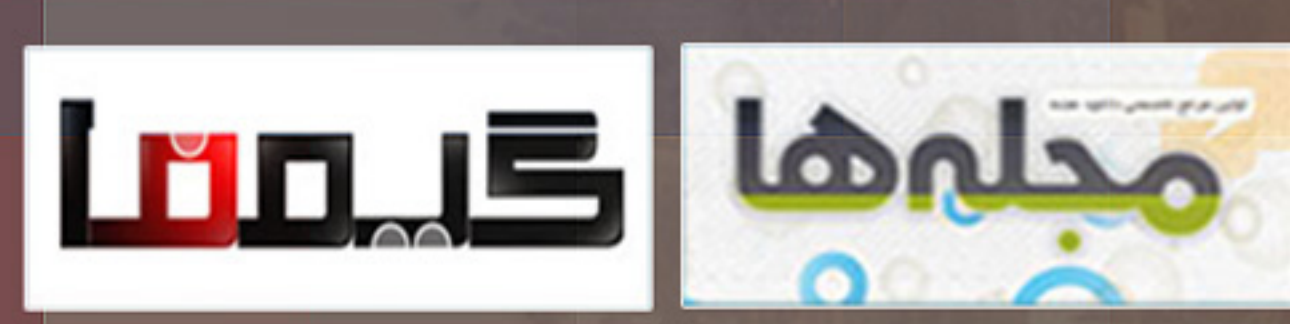
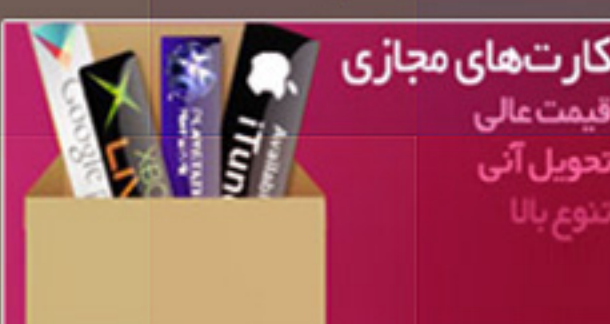
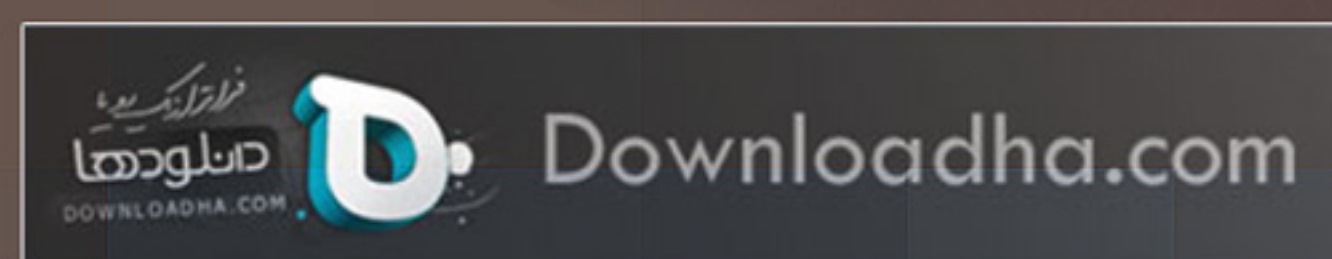
فهرست:



فروش شارژ سیم کارت
charge.ir
#۷۵۹۰*۷۱۸۹*

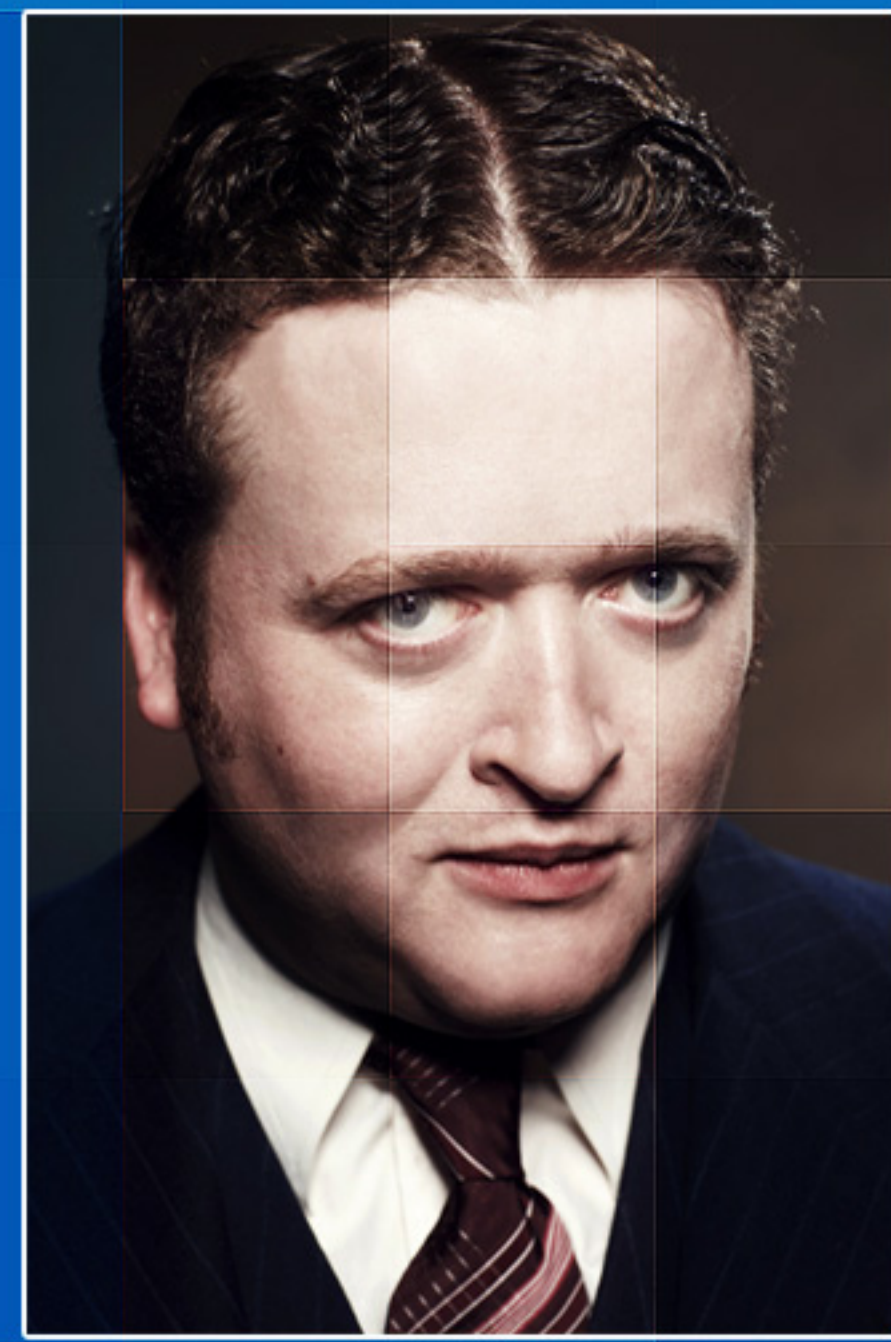


.....با تشکر از.....



نقش منفی فیلم Ghostbusters (۲۰۱۶) را «نییل کیسی» بر عهده خواهد گرفت

«نییل کیسی» به عنوان یک تبهکار در فیلم Ghostbusters ایفای نقش خواهد کرد. Ghostbusters ریبوتی از فیلمی کمدی-فانتزی به همین نام است که در سال ۱۹۸۴ به کارگردانی «ایوان ریتمن» ساخته و به نمایش در آمد و نسخه دوم آن هم در سال ۱۹۸۹ پخش شد. حال ریبوت این فیلم زیر نظر «پل فی» و از روی فیلم نامه‌ای به نویسندگی خود «فی» و «کیت دیپالد» در حال ساخت است و قرار است در سال ۲۰۱۶ به نمایش در آید. «نییل کیسی» فعالیت‌های بازیگری و نویسندگی داشته و بیشتر به خاطر ایفای نقش در برنامه Saturday Night Live شهرت دارد. همچنین سه تن از بازیگران فیلم Ghostbusters شامل «کریستن ویگ»، «کیت مک کینون» و «لزلی جونز» هم در برنامه تلویزیونی یاد شده (Saturday Night Live) شرکت داشته اند.



محمد قراچه داغی

پدر «امی واینهوس» می خواهدد
مستند زندگی نامه دخترش را
بسازد

«میچ واینهوس» پدر خواننده معروف «امی واینهوس» گفته است که قصد دارد مستند زندگی نامه دخترش را خودش بسازد چون که مستندهای ساخته شده در مورد او، بی معنی اند و واقعی نیستند. وی قصد دارد در این مستند حقایق زندگی «امی» را نشان دهد؛ مخصوصاً در سال های پایانی زندگی اش.

این مستند با همکاری نامزد «امی واینهوس» ساخته خواهد شد و تفاوت های زیادی با مستندهای قبلی دارد.

مهیار برومند



«کیلی رولند» نقش مادر «لوشز لیان» را در سریال Empire بر عهده خواهد گرفت

فصل اول سریال Empire فلش بک هایی به یاد ماندنی داشت و به نظر می رسد این فلش بک ها در فصل دوم هم ادامه خواهند یافت. به گزارش وبسایت خبری E! News، «کیلی رولند» به جمع بازیگران سریال Empire اضافه خواهد شد. وی در یک فلش بک در نقش مادر «لوشز لیان» بازی خواهد کرد. «کیلی رولند» ستاره سابق گروه موسیقی «Destiny's Child» بوده و نقش خوانندگی را به همراه بیانسه بر عهده داشته است.

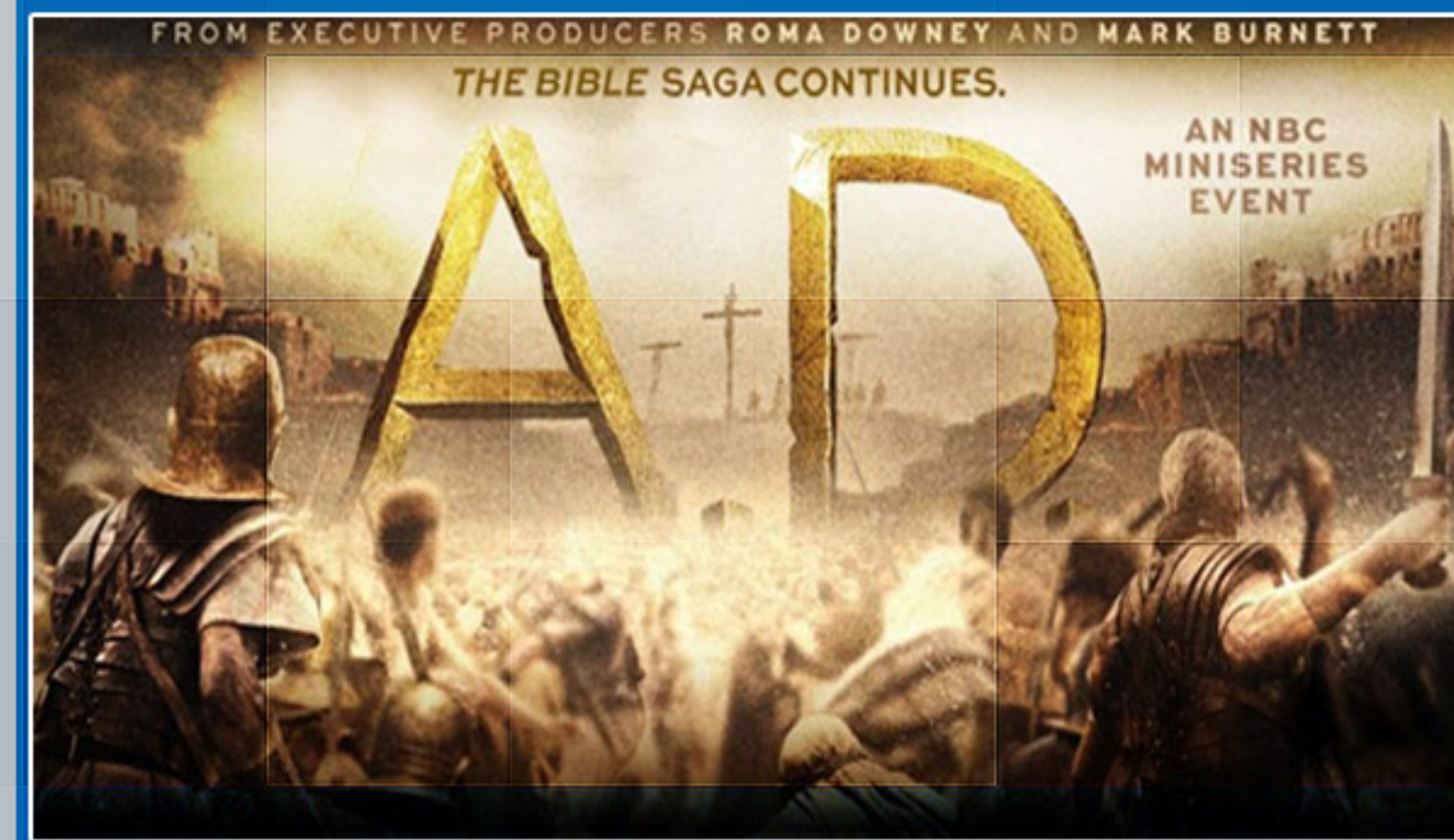
محمد قراچه داغی

خدا حافظ «جان اسنو» (خطر اسپویل)

شاید هنوز هم خیلی ها در شوک مرگ جان اسنو باشند. بسیاری اینطور داستان می پیچیدند که جان اسنو در فصل ۵ سریال «بازی تاج و تخت» نمرده است و در فصل بعدی باز خواهد گشت اما حال «کیت هرینگتون» بازیگر نقش جان اسنو در مصاحبه ای اعلام کرد که: «من مرده ام و فصل بعد باز نخواهم گشت. این تنها چیزی است که می توانم بگویم.» عکس های از کیت هرینگتون در مسابقه تنیس ویمبلدون در شبکه های اجتماعی پخش شده بود که نشان می داد موهایش همچنان مانند جان اسنو بلند بوده و هنوز آن ها را کوتاه نکرده است.

همین شک و تردیدهایی ایجاد کرده بود که ممکن است وی در فصل ۶ حضور یابد.

محمد قراچه داغی



سریال «A.D. The Bible Continues» کنسل شد

در سال ۲۰۱۳ سریال کوتاهی به نام «انجیل» در شبکه «NBC» پخش شد که با استقبال خوبی مواجه شد و ۱۳ میلیون تماشاگر داشت. پس از آن، در سال ۲۰۱۵ در ادامه این سریال، مجموعه ای به نام «A.D. The Bible Continues» پخش شد و از آن هم نسبتاً خوب استقبال شد. البته با گذشت زمان از تماشاگران این مجموعه کاسته شد به طوری که از ۱۰ میلیون هفته اول، در هفته چهارم به ۴ میلیون بیننده رسید.

ولی به تازگی اعلام شد که ساخت فصل دوم این سریال لغو شده است و دیگر از آن خبری نخواهد بود!

مهیار برومند

«جنگ ستارگان: هان سولو»؛ فیلمی با دو کارگردان!

«فیل لرد» و «کریستوفر میلر» که سابقه همکاری در کار کارگردانی را در دو فیلم ۲۱ Jump Street و The LEGO Movie داشتند، حال قدم به قلمرو فیلم های ژانر علمی تخیلی گذاشته و قصد دارند اسپین آف جدید سری محبوب جنگ ستارگان را کارگردانی کنند.

کمپانی «والت دیزنی» همچنین علاوه بر اعلام کارگردانان این فیلم، «لورنز کاسدن» و «جان کاسدن» را به عنوان فیلم نامه نویس معرفی کرد. لورنس و جان، پدر و پسر هستند. داستان فیلم بر روی چگونگی تغییر «هان سولو» از جوانی معمولی به یک دزد و قاچاقچی تمرکز دارد. این فیلم در تاریخ ۲۵ مه سال ۲۰۱۸ (۴ خرداد ۱۳۹۷) منتشر خواهد شد.

محمد قراجه داغی



هشدار اسپویلر: صحبت های امیدوارکننده «امیلیا کلارک» درباره «جان اسنو»

«امیلیا کلارک» بازیگر نقش «کالیسی» در سریال «بازی تاج و تخت» به تازگی در مصاحبه ای در مورد بازگشت «جان اسنو» در فصل جدید ابراز امیدواری کرده است.

وی در مصاحبه ای با «MTV News» گفت که بازگشت او ۵۰-۵۰ است؛ چون افراد زیادی می توانند او را دوباره زنده کنند. البته وی باز هم اشاره کرد که در مورد هیچ چیزی مطمئن نیست. بازیگر نقش «جان اسنو» یعنی «کیت هرینگتون» نیز چندین بار گفته است که در فصل بعدی حضور ندارد اما حرفی در مورد فصل هفتم نزده است. وی به تازگی قراردادی برای حضور در فصل هفتم امضا کرده است.

مهیار برومند



قدم نورسیده ای در روز استقلال آمریکا

«جف گلدبلوم» بازیگر هالیوودی ۶۳ ساله، پس از گذشت یک سال از ازدواجش با «امیلی لیوینگزتون» ژیمناستیک کار، حال صاحب فرزندی پسر به نام «چارلی اوشن گلدبلوم» شده است. وی روز سه شنبه در فیسبوک خود پستی به این شرح ارسال کرد: «ما بسیار خوشحال و هیجان زده ایم که خبر تولد پسرمان، چارلی اوشن را که در تاریخ ۴ ژوئای یعنی روز استقلال به دنیا آمده را اعلام کنیم.» گلدبلوم پیش از این در برنامه تلویزیونی «Late Show with David Letterman» اعلام کرده بود که همسرش در روز ازدواجشان به او گفته که باردار است!

محمد قراجه داغی



فیلم «Hello Kitty» ساخته می شود

کاراکتر «Hello Kitty» در سراسر دنیا از جمله ایران، میلیون ها طرفدار دارد و شخصیت خاطره سازی است. شاید تصویر این گربه دوست داشتنی را بر روی کتاب ها، مدادها و جامدادی ها و ... دیده اید.

حال اگر شما نیز یکی از میلیون ها طرفدار این شخصیت باشید، مطمئناً از اینکه قرار است فیلمی بر اساس دنیای این گربه ساخته شود، خوشحال خواهید شد. بودجه ساخت این فیلم بین ۱۶۰ تا ۲۴۰ میلیون دلار خواهد بود که مبلغ بسیار عظیمی است.

مهیار برومند



«هیتمن: مامور ۴۷» و دریافت درجه R از سوی MPAA

فیلم «هیتمن: مامور ۴۷» که ادامه ای برای عنوان ناکام «هیتمن ۲۰۰۷» است، از سوی سازمان MPAA درجه R دریافت کرد. این درجه افراد زیر ۱۷ سال را ملزم به تماشا نکردن یا تماشا کردن فیلم به همراه والدین می کند و حاوی صحنه هایی نامناسب برای افراد خردسال است. قسمت قبلی این فیلم هم که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، همین درجه را گرفته بود. این فیلم قرار است در تاریخ ۲۱ آگوست سال ۲۰۱۵ (۳۰ مرداد ۱۳۹۴) توسط شرکت Fox منتشر شود.

محمد قراجه داغی





«مارک والبرگ» به جمع بازیگران «مایل ۲۲م» پیوست

اگر در جریان باشید، «مارک والبرگ» در فیلم‌های زیادی به کارگردانی «پیتز برگ» به ایفای نقش پرداخته است. حال که نام «پیتز برگ» در لیست تهیه کنندگان فیلم هیجانی «مایل بیست و دوم» دیده می‌شود، شاید برای شما هم این سوال ایجاد شود که آیا «والبرگ» در این فیلم حضور دارد یا خیر؟

اخیرا به تازگی رسماً تایید شد که این بازیگر در این فیلم بازی خواهد کرد. البته «برگ» و «والبرگ» در حال همکاری در ساخت یک فیلم درام نیز هستند که سال آینده اکران خواهد شد.

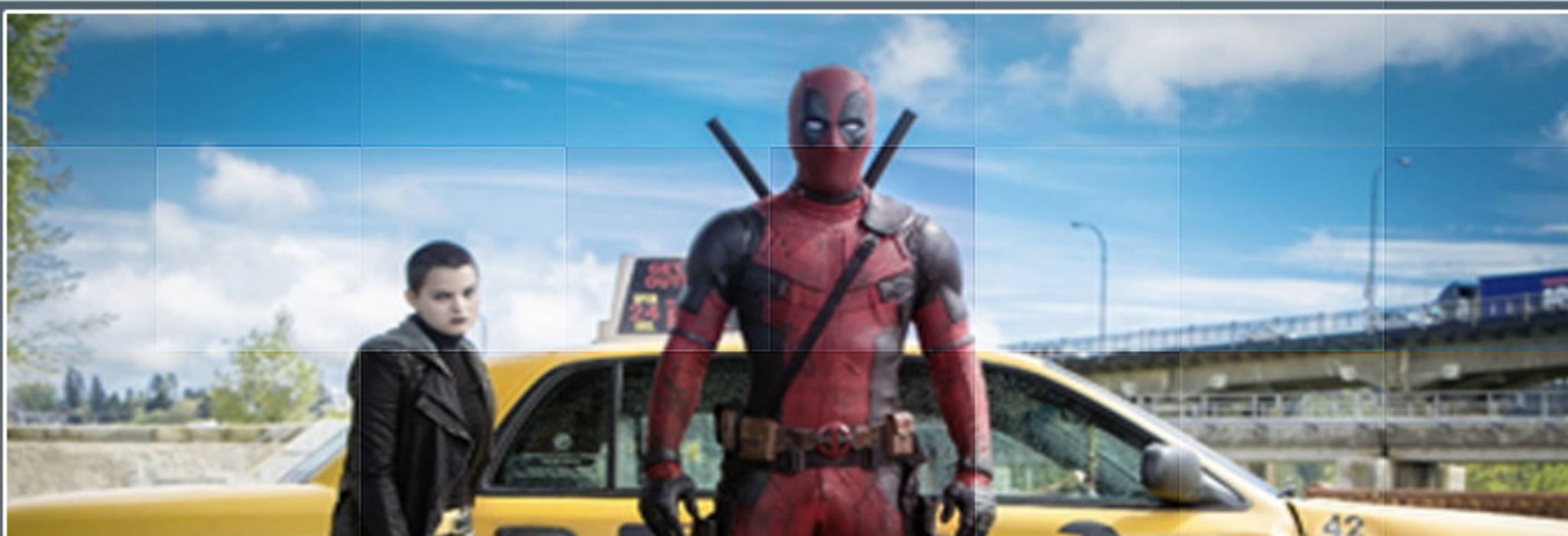
مهیار برومند



«الودی یانگ» در نقش «الکترا» در سریال «Daredevil»

«الودی یانگ» بازیگر فرانسوی که سابقه بازی در فیلم «G.I. Joe: Retaliation» را دارد، حال در فصل دوم سریال «Daredevil» حضور خواهد داشت و نقش «الکترا نچیس» را ایفا خواهد کرد. مارول در مورد انتخاب یانگ می‌گوید: «پس از جست و جو و تفحص فراوان، دریافتیم که تنها الودی می‌توانست هم فیزیک مرگبار و گیرای «الکترا» را داشته باشد و هم پیچیدگی‌های روانشناختی‌اش را. «الکترا» اغلب به عنوان یک شخصیت ضد قهرمان در کمیک‌ها ظاهر شده اما روابط عاطفی نیز با «مت موداک»، قهرمان فیلم دارد. این کاراکتر در سال ۱۹۸۰ توسط «فرانک میلر» وارد دنیای مارول شد.

محمد قراجی داغی



تصویری جدید و جالب از فیلم «ددپول» منتشر شد

شخصیت «Negasonic Teenage Warhead» یکی از همراهان «ددپول» در فیلم او خواهد بود. به تازگی وبسایت «امپایر» تصویری اختصاصی از این فیلم منتشر کرده است که این دو کاراکتر را کنار یکدیگر نشان می‌دهد. این شخصیت یک نوجوان است که دارای قدرت تلپاتی است.

«ددپول» با بازی «رایان رینولدز» فوریه سال آینده اکران خواهد شد.

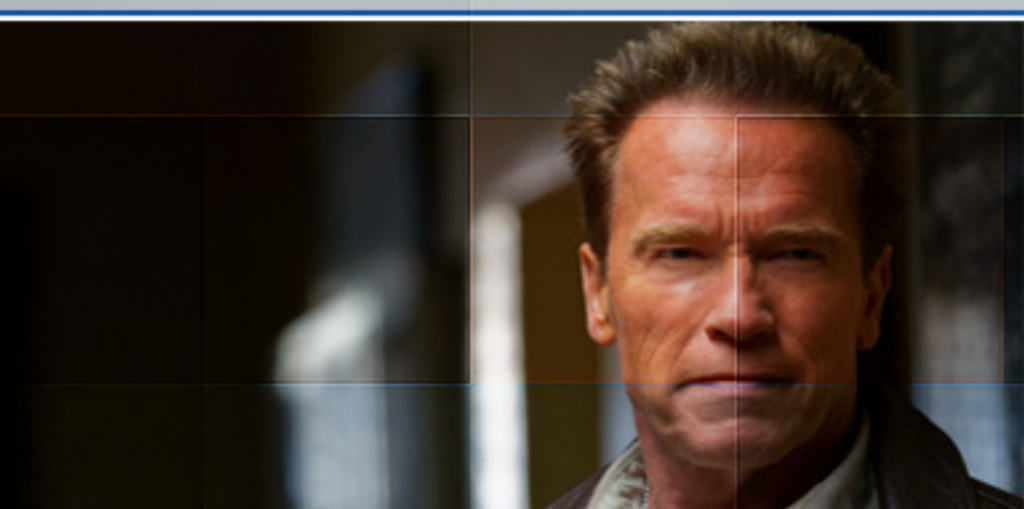
مهیار برومند



خروج دوباره «رزی پرز» از The View

«رزی پرز» که سابقه ی بازیگری و مجری‌گری دارد، برنامه The View کانال ABC را بار دیگر ترک خواهد کرد. به گزارش Deadline آخرین اجرای وی، آخرین قسمت فصل در حال پخش این برنامه که در روز ۶ آگوست پخش می‌شود، خواهد بود. خانم «پرز» قبلاً هم از این برنامه خارج شده بود اما با انتصاب «بیل ولف» به سمت تهیه کننده اجرایی، دوباره به این برنامه تلویزیونی بازگشت. «بیل ولف» درباره خروج وی بیان کرد: «رزی» همواره عضوی از خانواده The View باقی خواهد ماند و ما سعی خواهیم کرد او را به عنوان مهمان در برنامه خود دعوت کنیم. من از او به خاطر اجرای فوق العاده‌اش در برنامه بسیار تشکر می‌کنم.»

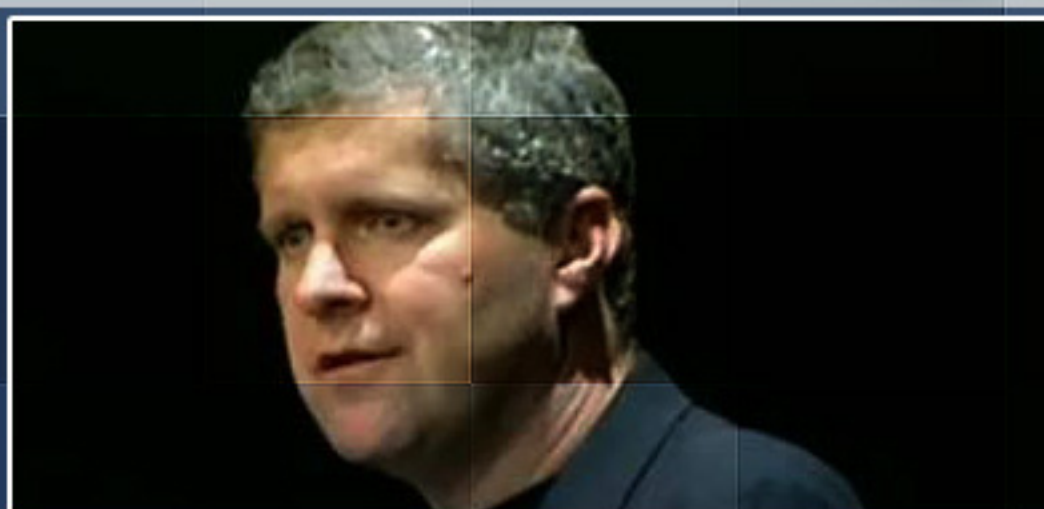
محمد قراجی داغی



ناراضی شوارتزنگر از ریوت فیلم «Predators»

«آرنولد شوارتزنگر» علت ناهم‌خوانی بودن دنباله‌های فیلم «Predators» را خساست استودیو سازنده می‌داند و در پاسخ به یکی از سوالاتی که در مصاحبه با Reddit درباره بازسازی مجدد فیلم «Predators» از او پرسیده شد اینگونه جواب داد: «استودیو سازنده فیلم به شدت سعی می‌کند فیلم‌ها را کمترین بودجه ساخته شود و به همین خاطر هم از بازیگران و کارگردانان خوب استفاده نمی‌کنند و این امر واقعا احمقانه است» وی افزود: «تا بدین روز، هیچ نسخه Predator ساخته شده‌ای به جز نسخه اول نتوانسته رضایت عمومی را جلب کند.» شوارتزنگر فیلم «Predators» را یکی از بهترین فیلم‌هایش می‌داند. هرچند بعد از نسخه اول با وجود عرضه چهار نسخه از این فیلم، دیگر در آن ایفای نقش نکرده است.

محمد قراجی داغی



«مایک راج» ۶۹ ساله از دنیا رفت

«مایک راج»، سازنده فیلم «Blue Steel» و مجری برنامه‌های تلویزیونی، در تاریخ ۲ جولای در خانه‌اش در شهر Studio City فوت شد. وی در سن ۶۹ سالگی در حالی از دنیا رفت که از بیماری سرطان پانکراس رنج می‌برد. از دیگر آثار سینمایی وی می‌توان به «Reversal of Fortune» و «Point Break» اشاره کرد. وی همچنین کار نظارت بر بیش از ۱۴۰ فیلم و تعداد زیادی سریال از جمله «The L Word»، «Queer as Folk» و «The Tudors» انجام داده است.

محمد قراجی داغی

سریال «هانیبال» کنسل شد

«NBC» باری دیگر در اقدامی عجیب، سریال محبوب و تحسین شده «هانیبال» را پس از ساخت سه فصل از آن، کنسل شده اعلام کرد. این سریال اولین مجموعه «برایان فولر» بود که سه فصل از آن ساخته شد. دلیل این اقدام موضوع فیلم است که به قتل و خوردن آدم‌ها مربوط است. البته کمپانی تهیه کننده این سریال در «تویتر» اعلام کرده است که این سریال به طور قطعی کنسل نشده و ممکن است شبکه‌های دیگر تمایل به خرید آن داشته باشند.

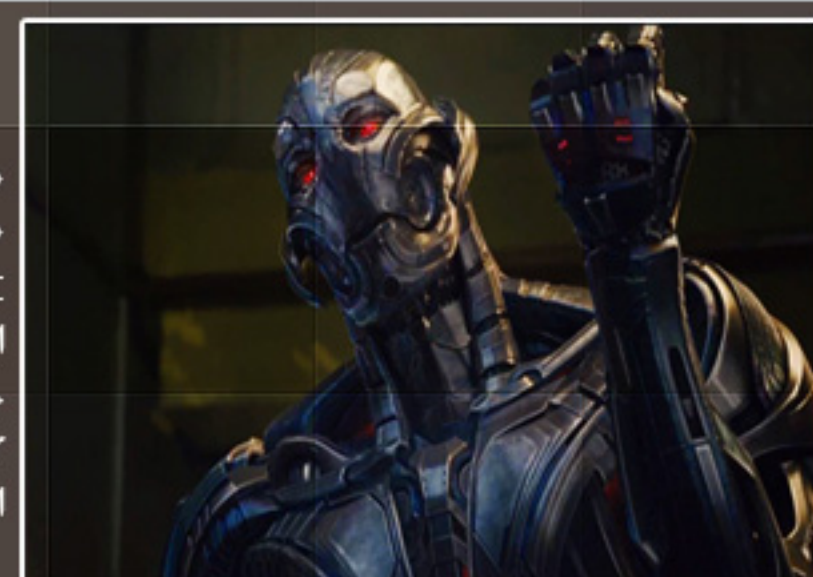
مهیار برومند



موفقیت سه میلیارد دلاری برای «دیزنی»

«دیزنی» اعلام کرد که به خاطر موفقیت در فروش فیلم‌های «سیندرلا»، «انتقام‌گیران: عصر آلتران» و انیمیشن «Inside Out» به هدف سه میلیارد دلاری خود برای سال ۲۰۱۵ رسیده است. این فیلم‌ها، به غیر از آمریکا، در کشورهای دیگر دنیا نظیر کره جنوبی، روسیه و حتی ژاپن از فروش بالایی بهره‌مند بوده‌اند که به «دیزنی» کمک بسیاری در رسیدن به این هدف کرده است.

مهیار برومند



رقابت شدید شبکه های بزرگ برای جذب مجریان «Top Gear»

به تازگی رقابت شدیدی بین شبکه‌های «ITV» و «Nexflix» برای جذب مجریان سابق برنامه «Top Gear» صورت گرفته است. گفته می‌شود که شبکه «Hulu» نیز به این رقابت پیوسته است. به تازگی اخبار زیادی در مورد مذاکرات این سه مجری محبوب با شبکه های تلویزیونی قوی منتشر شده است. گفتنی است که در این بین شبکه «نتفلیکس» پیشنهاد مالی بهتری نسبت به بقیه شبکه‌ها داده است.

مهیار برومند





Chappie



محمد مراغی

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Neill Blomkamp

«نویسندگان :
Terri Tatchell
Neill Blomkamp

«بازیگران :
Sharlto Copley
Dev Patel
Hugh Jackman



گانگستر معصوم

را تهدید می‌کند، این است که به جای یک سرپرست مهربان که روش رفتار با کودکان را به خوبی بلد است، یک باند خلافکار اقدام به مراقبت از وی می‌کنند و با این هدف که از آن یک گانگستر بی‌رحم بسازند، اقدام به تربیت و نگهداری از آن می‌کنند؛ درست همان سرنوشتی که «مگا ماینر» به آن دچار شد و در یک زندان تعلیم و تربیت شده و تبدیل به یک هیولای خبیث و حيله‌گر شد.

که مدت زیادی را قرار نیست زنده بماند و به دلیل کاهش باطری به زودی از کار خواهد افتاد. اما برخلاف انتظارات «دئون»، این روبات ویژگی‌های اخلاقی درست شبیه به انسان‌ها را از خود نشان می‌دهد و رفته رفته شروع به حرف زدن و برقراری ارتباط با دیگران می‌کند. اما مشکلی اساسی که این روبات که با نام «چپی» (با صداگذاری و هنرنمایی شارلتو کوپلی) در فیلم صدا زده می‌شود

که همانند انسان‌های واقعی دارای احساس هستند و توانایی تصمیم‌گیری دارند؛ ناراحت می‌شوند، خوشحال می‌شوند، شعر می‌نویسند و درست همانند یک کودک انسان، از لحاظ ذهنی تکامل پیدا می‌کنند و رفته رفته به تجربیات خود می‌افزایند. «دئون» پس از تکمیل سازی تمامی اطلاعات و پروژه‌های تحقیقی خود اقدام به جایگذاری تراشه‌ی اولین روبات با احساس در بدن یک روبات آسیب دیده می‌کند

مهندس «دئون» با بازیگری «دو پتل» را می‌توان سازنده و مخترع اصلی اینگونه از روبات‌ها دانست که در فیلم در جای جای شهر به چشم می‌خورند و گانگسترها و خلافکاران شهر نیز به شدت از آنها می‌ترسند و دل خوشی از آنان ندارند. اما در این میان، ماجراهای اصلی داستان از جایی شروع می‌شوند که «دئون» قصد دارد پای خود را فراتر از حد خود بگذارد و برای اولین بار به گونه‌ای از روبات‌ها دست پیدا کند

داستان فیلم «چپی» مربوط به شهری می‌شود که پلیس‌ها و حکومت آن در صدد مقابله با جنایت‌کاران و گانگسترهای موجود در سطح شهر، اقدام به طراحی نوعی روبات کرده‌اند که نیروهای ویژه‌ی پلیس شهر را تشکیل می‌دهند؛ این روبات‌ها هستند که در درگیری‌های بزرگ و کوچک شهر در مقابل شورشیان و خلافکاران می‌ایستند و همانطور که برنامه ریزی شده‌اند قصد دارند خواهان صلح و برقراری امنیت در سطح شهر باشند.

روبات‌ها همواره از مهم‌ترین ارکان دنیای سینما بوده‌اند و نویسندگان بسیار زیادی فیلمنامه‌های خود را با محوریت روبات‌ها خلق کرده‌اند. «نیل بلومکمپ» در تازه‌ترین فیلم خود، باری دیگر همانند فیلم‌های پیشینش، به دنیای روبات‌ها وارد شده و البته این بار با چهره‌ای متفاوت دنیای روبات‌ها را به تصویر کشیده است که پیش از این مشابهش را در هیچ فیلم دیگری مشاهده نکرده بودیم.





که بدون هیچ نتیجه‌گیری و دلیل خاصی هویت «چی» را چندانگانه و نامعلوم می‌کند.

در مقابل شخصیت‌های خوب داستان نظیر «چی» و «دئون»، «وینست مور» (با بازیگری هیو جکمن) قرار گرفته است که تهدیدی بزرگ برای «دئون» و روبات ساخته شده توسط آن یعنی «چی» محسوب می‌شود؛ چون این پروژه‌ی روبات‌سازی «دئون»، سبب شده تا روبات جنگنده و گول‌پیکر «وینست» که با نام «گوزن شمالی» نیز شناخته می‌شود، توسط پلیس مورد توجه قرار نگیرد و به یک شکست بزرگ تبدیل شود. اما شخصیت «وینست» هم دارای نواقص بسیاری است. از دشمنی‌های نامعقول‌اش با دیگران گرفته تا کشت و کشتاری که در اواخر فیلم به راه می‌اندازد و کسی هم نیز با آن کاری ندارد! البته این مورد دوم را نباید به پای شخصیت «وینست» و بازیگر محبوبش یعنی «هیو جکمن» دانست، بلکه باز هم ضعف در کارگردانی «بلومکمپ» است که از زاویه‌ای دیگر به فیلم لطمه می‌زند. حالا از کشته شدن شخصیت‌های دوست داشتنی فیلم نیز می‌گذریم که هدفی به جز احساسی کردن مخاطبان نداشت!

«چی» خوب است، اما نه به آن اندازه که بتوان آن را از فیلم‌های چشمگیر سال‌های اخیر در ژانر علمی-تخیلی دانست. در برخی مواقع شما را به خنده وامی‌دارد و در مواقعی دیگر اشک از چشمانتان جاری می‌سازد. صحنه‌های اکشن دلچسبی نیز ندارد که دوست‌داران اکشن به آن دل ببندند. به طور کلی «بلومکمپ» نتوانست آن‌طور که باید ایده‌ی دلخواه و موردنظر خود را روی پرده‌ی نقره‌ای به نمایش درآورد و با چند شخصیت پردازی خام و بی‌محتوا نظیر «دئون» و «وینست» و زوج دوست داشتنی اما عجیب «یولانندی» و «نینجا»، ثابت کرد که «چی» نیازمند ایده‌های جدید و متفاوتی بود که تا با کمی شاخ و برگ دادن به آن بتوان یک اثر فوق‌العاده را خلق کرد، اثری که «بلومکمپ» از خلق آن عاجز ماند و فرصت آن را از دست داد که «چی» را روی زبان‌ها بیندازد!

در هر صورت تماشای فیلم «چی» شدیداً به شما پیشنهاد می‌شود؛ به این علت که اگر کمی خلق و خوی منتقدی و عادات سخت‌گیرانه‌ی آن را کنار بگذاریم با یک فیلم خوب روبه‌رو می‌شویم که از ژانرهای مختلف یک ناخونک کوچک زده و در نتیجه به چیزی که هم‌اکنون مشاهده می‌کنید تبدیل شده است. امیدواریم «بلومکمپ» با تجربیات بیشتر بتواند در آینده فیلم‌های بهتری را خلق کند که همانند یکی از اثرهای پیشین آن یعنی «منطقه ۹» بتواند حداقل فروش خوبی داشته باشد.

پس منتظر می‌مانیم تا ببینیم در آینده ذهن نسبتاً خلاق و پر از ربات‌ها (!) «بلومکمپ» جرقه‌ی چه ایده‌ای را برای ساخت فیلم می‌زند که حداقل کپی‌برداری از فیلم‌ها و اثرهای دیگر نباشد.

اما قرار نیست که تمام داستان‌ها به یک‌سو حرکت کنند! پس با تماشای این فیلم سرگذشت «چی»، این ربات آزمایشی که قرار بود یک روبات انسان‌گونه‌ی مهربان باشد را مشاهده کنید و به این نتیجه برسید که ویژگی محیط اطراف یک فرد، تا چه حد می‌تواند ویژگی‌های شخصی همان شخص را شکل دهد و همانند آبی در یک لیوان به آن شکل و فرم ببخشد.

«نیل بلومکمپ» در زادگاه خود یعنی شهر «ژوهانسبورگ» در کشور آفریقای جنوبی، اقدام به ساخت فیلم «چی» کرده است و کاملاً سبک و سیاق آفریقای جنوبی و بعضاً لهجه‌های مخصوص این نواحی، در گوشه و کنار فیلم به چشم می‌خورد و به بهترین شکل ممکن خلق شده است.

فیلم «چی» را می‌توان مخلوقی موفق از چند ایده‌ی مختلف که پیش از این موارد به هر نحوی به انتشار رسیده بود، دانست. اما در این بین نمی‌توان آن را یک فیلم قابل قبول دانست؛ چون موفق بودن «مخلوق» بسیار مهم‌تر از «ایده‌ها» است و این ترکیبات چند ایده و صحنه‌های خوب است که یک فیلم خوب را خلق می‌کند.

اما در «چی»، «بلومکمپ» به بدترین شکل ممکن این ترکیب را بوجود آورده است. برای مثال سکانس کتک خوردن «چی» را در نظر می‌گیریم که یکی از صحنه‌های جذاب فیلم نیز محسوب می‌شود اما اگر کمی عمیق‌تر به این قضیه نگاه کنیم، متوجه این موضوع می‌شویم که وجود این صحنه در این شرایط چه دلیلی داشت و واقعاً نیاز به خلق آن بود؟! از همین جهت به نظر می‌رسد «بلومکمپ» تنها می‌خواسته حس غم انگیز کتک خوردن «یک آهن‌پاره‌ی مظلوم با احساس» را به تصویر بکشد، حالا به هر بهانه‌ای که شده!

از ویژگی‌های ظاهری «چی» و طراحی خلاقانه‌ی بدنه‌ی آن که بگذریم، از هنرنمایی «شارلتو کوپلی» در این نقش نمی‌توان گذشت. همراه همیشگی «بلومکمپ» در این فیلم توانسته روحی عمیق به شخصیت «چی» القا کند اما هنوز معلوم نیست که «چی» در این فیلم در چه جبهه‌ای قرار گرفته؟! یک کودک معصوم که می‌خواهد روزها را به بازی کردن با عروسک مرغی خود بپردازد؟ یا یک گانگستر خطرناک که مدام به فکر دزدی مسلحانه و سرقت اتومبیل‌ها است؟!!

«چی» مدام در حال یادگیریست. کمی آموزش نقاشی از مادر خود «یولانندی» (با بازیگری یولانندی ویسر) و کمی هم یادگیری تیراندازی و استفاده از سلاح سرد توسط پدرش «نینجا» (با بازیگری واتکین تودر جونز) و «امریکا» (با بازیگری خوزه پابلو کانتیلو). همین موضوع است



Cindrella



مه‌نگار اسدی

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Kenneth Branagh

«نویسندگان :
Chris Weitz

«بازیگران :
Lily James
Cate Blanchett
Richard Madden



از ۱۶۹۷ تا مارچ ۲۰۱۵

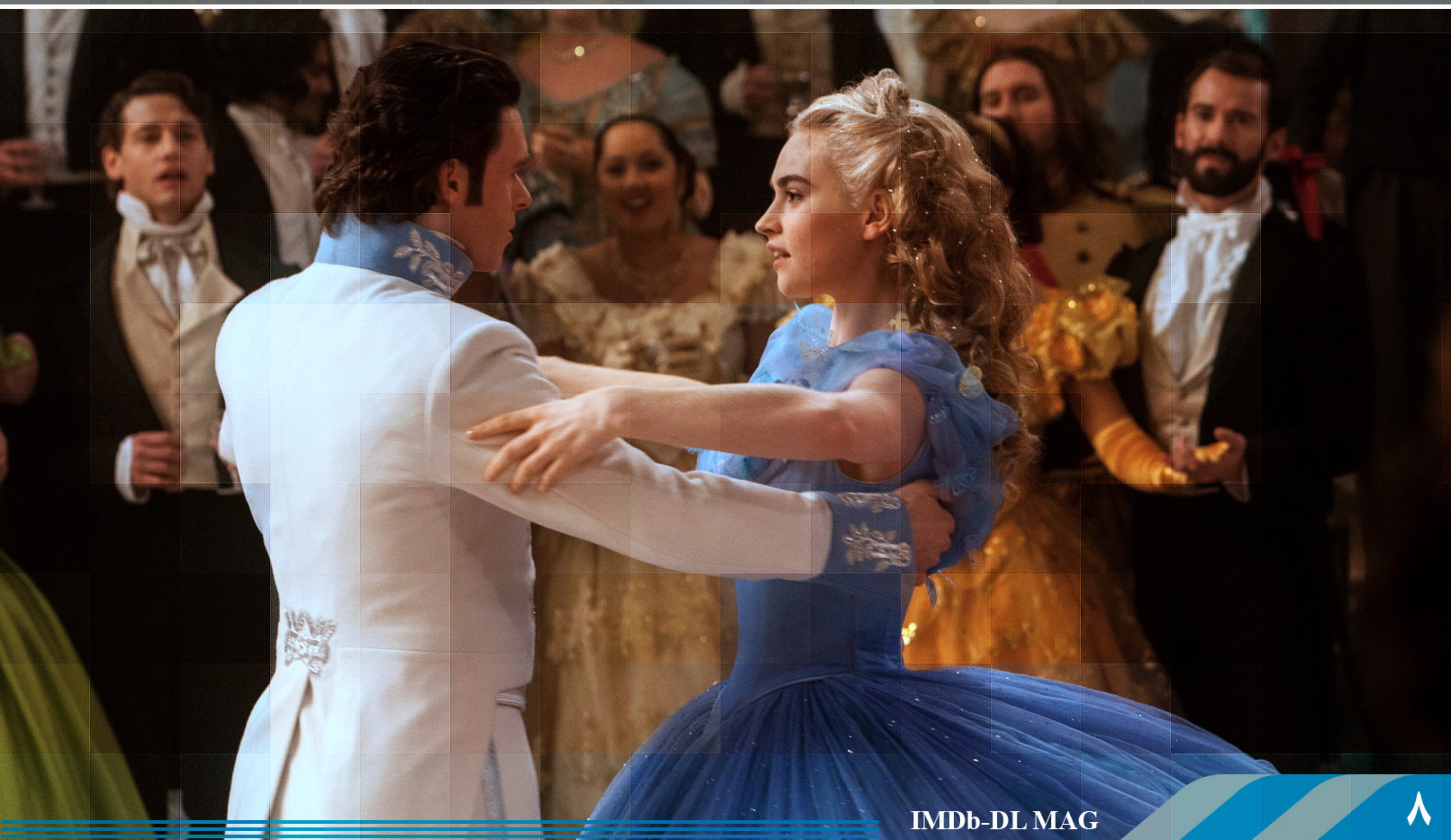
با شنیدن نام سیندرلا همه ناخودآگاه به یاد دوران کودکی و یک انیمیشن کلاسیک و دختری زیبا با کفش‌های بلورین میفتیم که همیشه آن‌ها را جا می‌گذاشت! تجربه ثابت کرده معمولاً وقتی فیلمی ساخته می‌شود تفاوت‌هایی با کتاب، انیمیشن و در کل آثار قبل از خودش دارد.

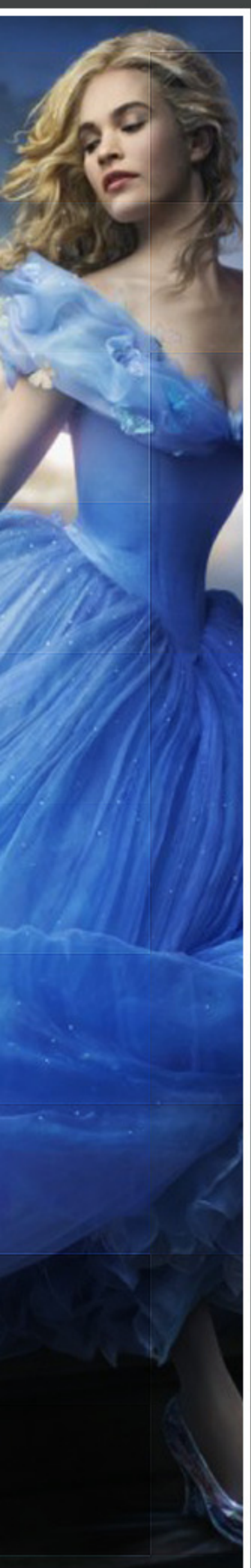
البته این اولین بار نیست که داستان سیندرلا به فیلم تبدیل می‌شود. در سال ۱۹۹۸ سیندرلا به کارگردانی Andy Temant و با حضور Drew Barrymore با نام Ever After ساخته شد

که البته تفاوت‌هایی با ساختار اصلی داستان سال ۱۶۹۷ Charles Perault، داستان نویس سبک قصه‌های پریان که بسیاری از داستان‌های دوران کودکی ما از جمله شلن قرمزی و زیبای خفته از آثار اوست، دارد؛ مثل خواهر ناتنی مهربان سیندرلا که خوب می‌دانیم وجود خارجی نداشت!

اما این بار فیلم سیندرلا با کمترین انحراف از مسیر داستان Perault به کارگردانی Ken neth Branagh، کسی که لقب «شکسپیر شناس» گرفته و آثار وی را دنبال می‌کند، ساخته شد و در مارچ ۲۰۱۵ اکران شد.

Branagh مثل همیشه توجه زیادی به لباس‌ها داشته است. Sandy Paul، طراح لباس این فیلم، لباس‌های واقعاً زیبایی طراحی کرده که به جرئت می‌توان آن را از نقاط قوت فیلم دانست و از حالا آن را در لیست بهترین طراحی لباس اسکار سال آینده پیش بینی کرد!





شاید «ریچارد مَدِن» شاهزاده‌ی داستان، به خوبی دو شخصیت قبلی ایفای نقش نکرد و انتظار بیشتری از این کاراکتر بود اما او هم نسبت به داستان و انیمیشن سیندرلا از نقش پررنگ‌تری و منطقی‌تری برخوردار بود.

شاهزاده‌ی قصه ما که این بار توسط درباریان تحت فشار برای یک ازدواج سیاسی است، وقتی با سیندرلا آشنا می‌شود که او به دلیل رنجش از نامادری خود به جنگل آمده بود و زمانی که سعی می‌کرد پسر جوانی از قصر که مقابلش قرار گرفته بود و نمی‌دانست که شاهزاده است را از شکار گوزن منصرف کند، گپ کوتاهی با «کیت» شاهزاده داشت. این گونه شاهزاده کمی منطقی‌تر از داستان Perault به سیندرلا علاقه مند می‌شود و یک میهمانی برای یافتن دختری که نام و نشانی از او ندارد ترتیب می‌دهد، نه برای آشنایی!

در پایان می‌توان گفت فیلم سیندرلا برای همه یادآور دوران کودکی‌مان است؛ طبعاً زیبا و شیرین! که این بار در ابتدای داستان کمی بیشتر ما را با خانواده‌ی «الا» آشنا می‌کند، اما از نظر ساختار و صحنه سازی‌ها، بیشتر مناسب سنین کودک و نوجوان است و جای کار بیشتر برای بی‌نقص سازی فیلم وجود دارد. هر چند،

فیلم سیندرلا محصول سال ۲۰۱۵، قطعاً ارزش حداقل یک بار تماشا و مرور خاطرات را دارد!

انتخاب «لیلی جیمز» که با بازی در فیلم Downton Abbey به شهرت رسید را از دو جهت باید مورد بررسی قرار داد. از یک طرف می‌توان گفت بازیگر نقش سیندرلا، دختری بسیار زیبا که به دلیل همین زیبایی‌اش مورد حسادت قرار گرفته بود، باید زیباتر می‌بود؛ از طرفی هم نمی‌توان بازی زیبا و قوی «جیمز» را انکار کرد. او به خوبی نقش دختری زجر کشیده اما همواره امیدوار و مهربان که به مادرش قول داده بود همیشه شجاع و مهربان باشد را ایفا نمود و به زیبایی در لحظات مختلف درد، عطوفت، صبر و استقامت را در چهره‌اش به نمایش گذاشت.

«کیت بلانشت» در نقش نامادری سیندرلا با یک بازی قوی، چهره‌ای پررنگ‌تر و قابل فهم‌تری از این نقش نشان داد. تفاوتی که در این نسخه از سیندرلا در مورد این کاراکتر وجود دارد این است که کمی واقعی‌تر و ملموس‌تر می‌گردد. «بلانشت» به خوبی نقش زنی را بازی می‌کند که موقعیت خود و دخترانش را به دلیل وجود دختر زیبای همسر دومش در خطر می‌بیند و حسادت و خشم را به تصویر می‌کشد و او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد. حسادت و قدرت طلبی او که خودش هم به آن اعتراف کرده و حتی در دقایقی از فیلم او را قابل درک می‌سازد و شکننده نشان می‌دهد. «بلانشت» به خوبی این عواطف را نشان می‌دهد.

در کنار نقاط قوت، ضعف‌هایی هم به چشم می‌خورد. در پایان فیلم این حس به بیننده القا می‌شد که انگار کارگردان خواسته در وقت صرفه جویی کند و هر چه زودتر داستان را به پایان برساند و دیگر مهم نیست چگونه!

همان طور که همه می‌دانیم در لحظه‌های پایانی داستان که دوستان سیندرلا به دنبال راهی برای نجات او از اتاق زیرشیروانی هستند، داستان به اوج حساسیت و اضطراب می‌رسد و نفس مخاطب را در سینه حبس می‌کند؛ اما فیلم خیلی سریع این لحظات را پشت سر گذاشت و این حس اضطراب را در بیننده القا نکرد و هیجانی برای این زمان به وجود نیاورد. شاید می‌توانست با کمی پرداختن به اتفاقات این زمان جذابیت بیشتری به فیلم ببخشد. البته تفاوتی که در این قسمت ایجاد شده این است که سیندرلا در اتاق خود زندانی شده و آواز می‌خواند و برای نجات سرزمینش و دوری «کیت» از توطئه‌ی نامادری اش تصمیم گرفت از زندگی رویایی با شاهزاده و عشقش بگذرد و حتی نمی‌دانست چه کسی طبقه پایین مهمان خانه است.

علاوه بر لباس‌ها، صحنه‌ها خیلی خوب ساخته و پرداخته شده بودند و نکته‌ی جالب و قابل توجه، دقت به جزئیات صحنه‌های جادو بود؛ مثلاً شباهتی که در بین موجودات واقعی و آنهایی که فرشته‌ی مهربان بعد از اعمال جادو ساخته بود؛ مثلاً این که کالسکه ران که در واقع غاز بود، آثاری از ماهیت اصلی خود را در چهره‌اش نشان می‌داد. همین طور زمانی که جادو اثر خود را از دست می‌داد، اندک، اندک حالت اولیه خود را به دست می‌آوردند مثل موش‌ها که گوش‌هایشان بزرگ می‌شد، یا آقای مارمولک سبز رنگ با آن دم بلندش که به کمک آن از تعقیب توسط نیروهای شاه نجات پیدا کردند.



Ex Machina



حمیدرضا راشد سعیدی



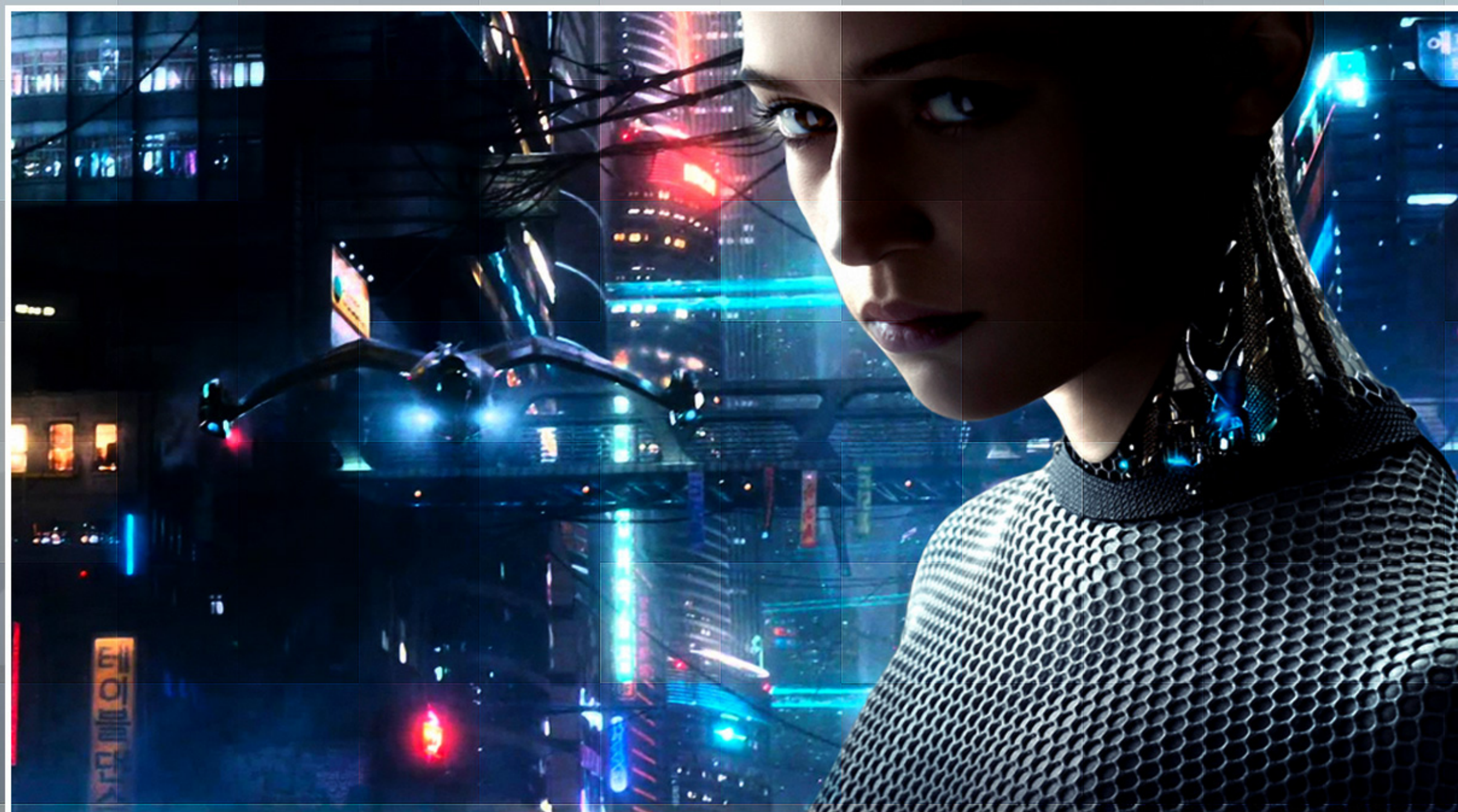
«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Alex Garland»

«نویسندگان :
Alex Garland»

«بازیگران :

Domhnall Gleeson...Caleb
Corey Johnson...Jay
Oscar Isaac ... Nathan
Alicia Vikander ... Ava



چه چیزی انسان را «انسان» می کند؟

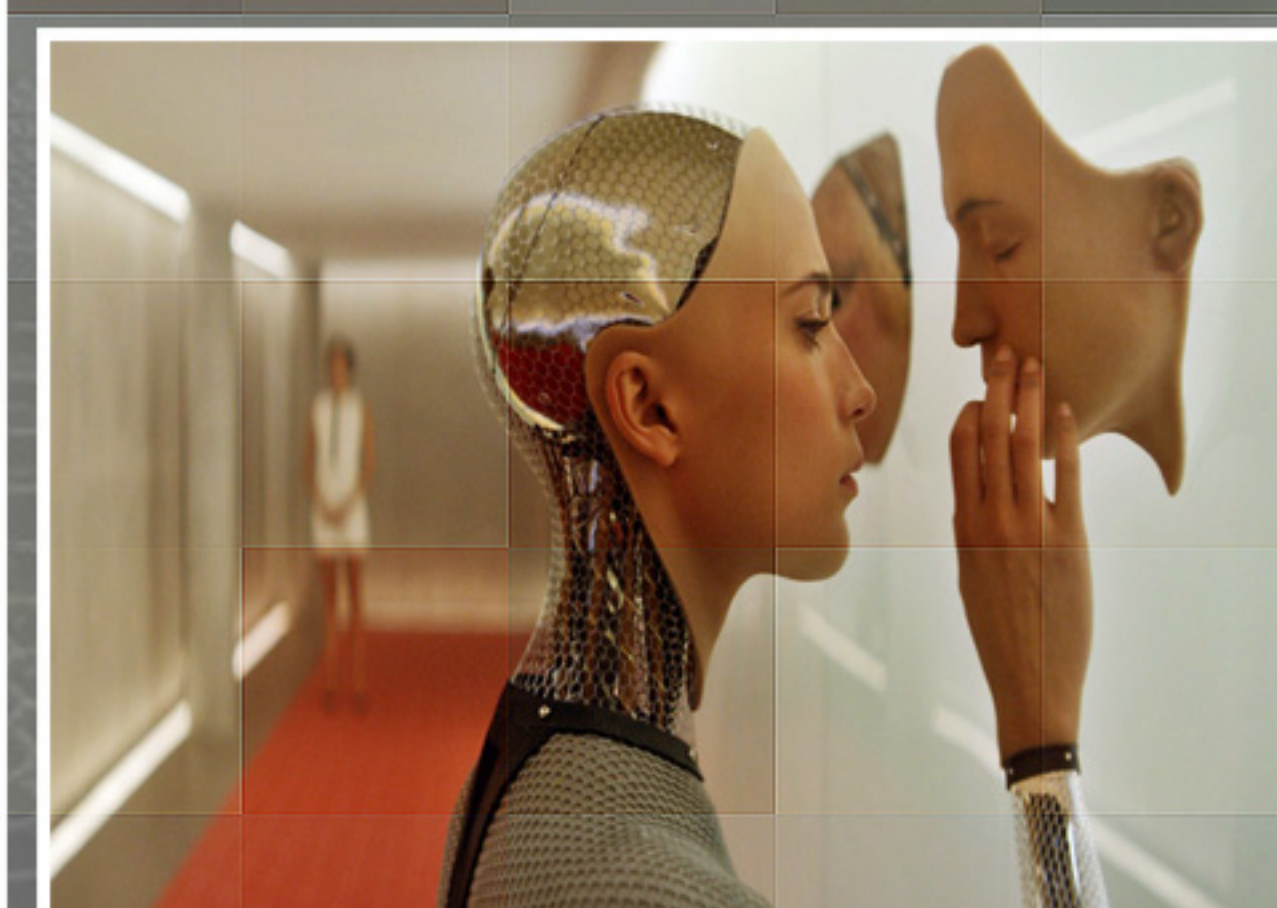
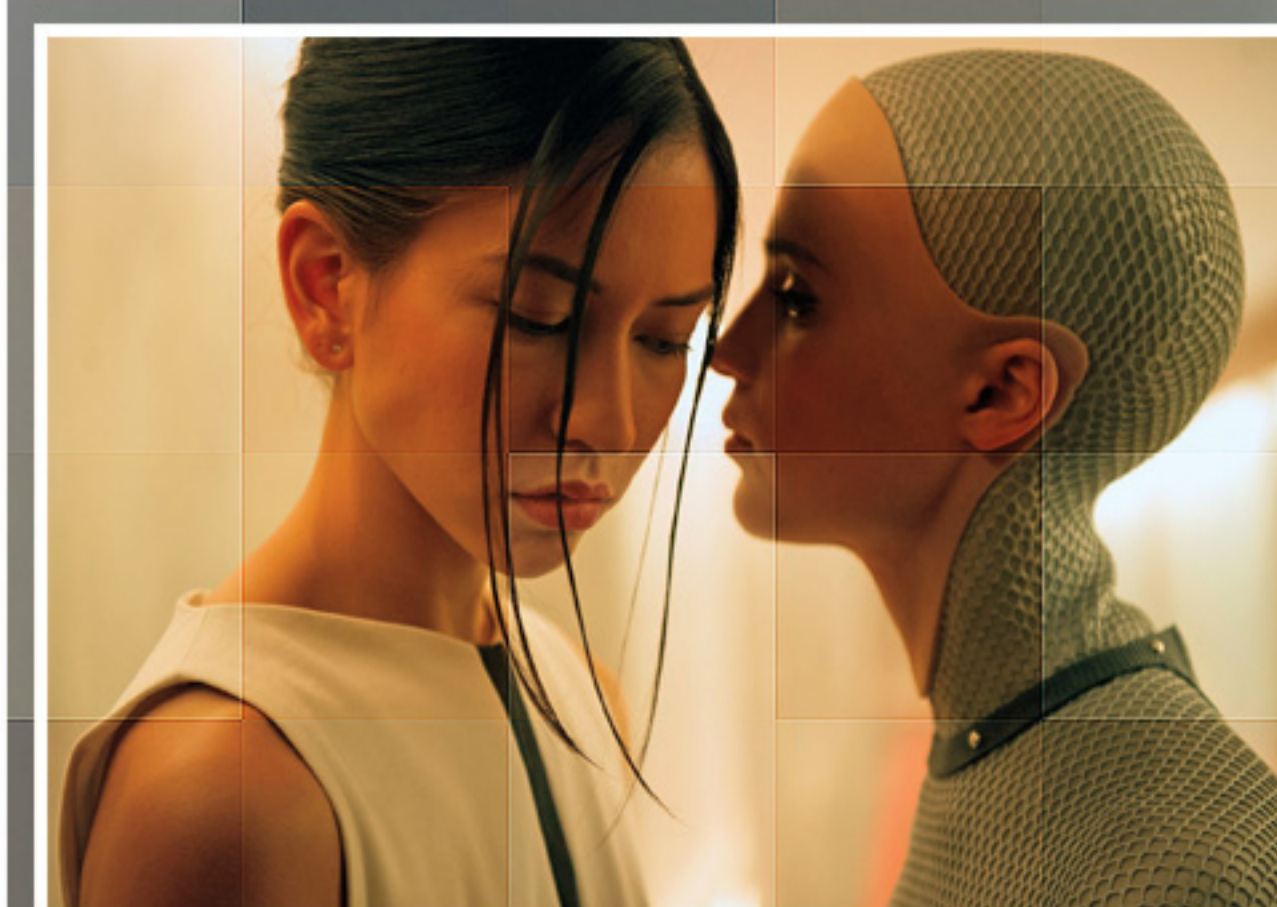
کارگردان از هر ابزاری بهره گرفته تا فیلمش را به اثری خاص تبدیل کند. از نحوه بازی گرفتن بازیگرانش گرفته تا انتخاب لوکیشن - که مکانی است بکر و دور از دسترس - تا رنگ پردازی صحنه ها. همگی دست به دست هم دادند تا اثری کاملاً منحصر به فرد ارائه دهند. زوایای دوربین خاصی که در صحنه های خاص و برای موقعیت های خاص گرفته شده، بی نظیر است. این یک فیلم اکشن نیست که کارگردان بتواند با حرکت دادن دوربین در مسیر خاص، توجه تماشاگر را جلب کند.

که بتواند مخاطب را هر چه بیشتر به فیلم خود نزدیک کند. فیلم در خدمت ژانر بود. در فیلم های آمریکایی، معمولاً به خاطر ریخت و پاش های داخل فیلم، ژانر گم می شود، مخصوصاً اگر ژانر حساسی مثل ژانر این فیلم یعنی «علمی-تخیلی» باشد ریسک کار بالا می رود اما فیلم به خوبی توانسته در خط مشی ژانر باقی بماند و به آن وفادار باشد.

فیلم محیط و اتمسفر خاصی دارد. اتمسفری که کمی گیج کننده، عجیب و گنگ است. این مسئله را به عنوان یک نکته منفی به حساب نمی آورم چرا که همین، راهی بوده برای کمک به مخاطب در راستای درک بهتر اتفاقاتی که فیلم در بر دارد. این گونه به نظر می رسد که کارگردان عمداً این کار را کرده

که با به تصویر کشیدن داستانی مدرن با ریات یاغی، ترس به دل مخاطب انداخت. اما تلاش کوپریک در این زمینه به یک فیلم خلاصه نمی شود؛ او که نویسنده این اثر بود و سکان کارگردانی را به دوستش - استیون اسپیلبرگ - سپرد، در این اثر بیشتر در تلاش بوده تا به بعد روابط انسانی با ریات ها و احساسات ایجاد شده در این میان را با ظرافتی زیاد نشان دهد. فیلم مورد نقد، هر دوی این خواص را دارد

شاید آنچه که ما دفعات زیادی در صنعت سینما با آن روبرو بوده ایم، مسئله ی هوش مصنوعی بود. هوشی مصنوعی که زندگی انسان ها را تهدید می کند و می تواند در عین حال که یک وسیله ی کمک برای انسان در نظر گرفته باشد، به قیمت پایان جان انسان ها تمام شود. اما هالیوود همیشه قالب های بسیار خاص و متنوعی برای بیان این ترس مدرن انسان ها داشته است. شاید هولناک ترینش «اودیسه ۲۰۰۱ فضایی» (ساخته ی استنلی کوپریک) باشد





کارگردان در چنین فیلم‌هایی دستش بسته است و باید دنبال راه دیگری برای این کار باشد. از طرفی، بازی گرفتن از بازیگرها نیز شگفت‌انگیز است. بازیگری نام آشنا در این فیلم نخواهی دید – البته اگر یک خوره‌ی فیلم نیستید. البته انصاف نیست اگر همه چیز به نام کارگردان تمام شود. گروه

جلوه‌های ویژه – با وجود بودجه‌ی کمی که به این فیلم به عنوان یک فیلم نیمه مستقل تعلق گرفته – تصاویر بی‌نظیری از بدن ربات خلق کرده‌اند. تصاویری که به واقع طبیعی و باور پذیرند و شما کاملاً از لحاظ بصری آن را قبول خواهید کرد. چنین کاری نیازمند یک بودجه‌ی بزرگ بود که دست‌اندرکاران بخش جلوه‌های ویژه با محدودیت‌های موجود، از آن پیروز بیرون آمده‌اند.

داستان فیلم سوال بسیار خاصی را مطرح می‌کند. چه چیزی است که ما را انسان می‌کند؟ این فقط گوشت و خون است که ما را در دسته ی انسانیت قرار می‌دهد؟ یا صرفاً احساسات و قدرت انتخاب؟ پس اگر یک غیر انسان این احساسات و قدرت انتخاب را دارا باشد، آیا به حدی رسیده که ما بتوانیم آن را یک انسان خطاب کنیم؟ مسئله‌ی جالبی که در این فیلم شاهدیم تقابل دو کارکتر است، یکی خالق ربات که فردی منزجر کننده و ظالم است بدون هیچ احساسی و دیگری رباتی است که احساسات دارد و علاقه‌ی زیادی به رعایت ادب و بودن در یک رابطه‌ی دوستی با انسان. **حدس بر این است که فیلمنامه نویسن تلاشش بر این بوده که معیارهایی که مرز انسان و غیر انسان را تعیین می‌کند را به چالش بکشد که البته موفق بوده است.**

شما حتماً در اواسط فیلم به مرحله ای می‌رسید که از مخترع حالتان به هم خورده و به ربات احساس نزدیکی خواهید کرد.

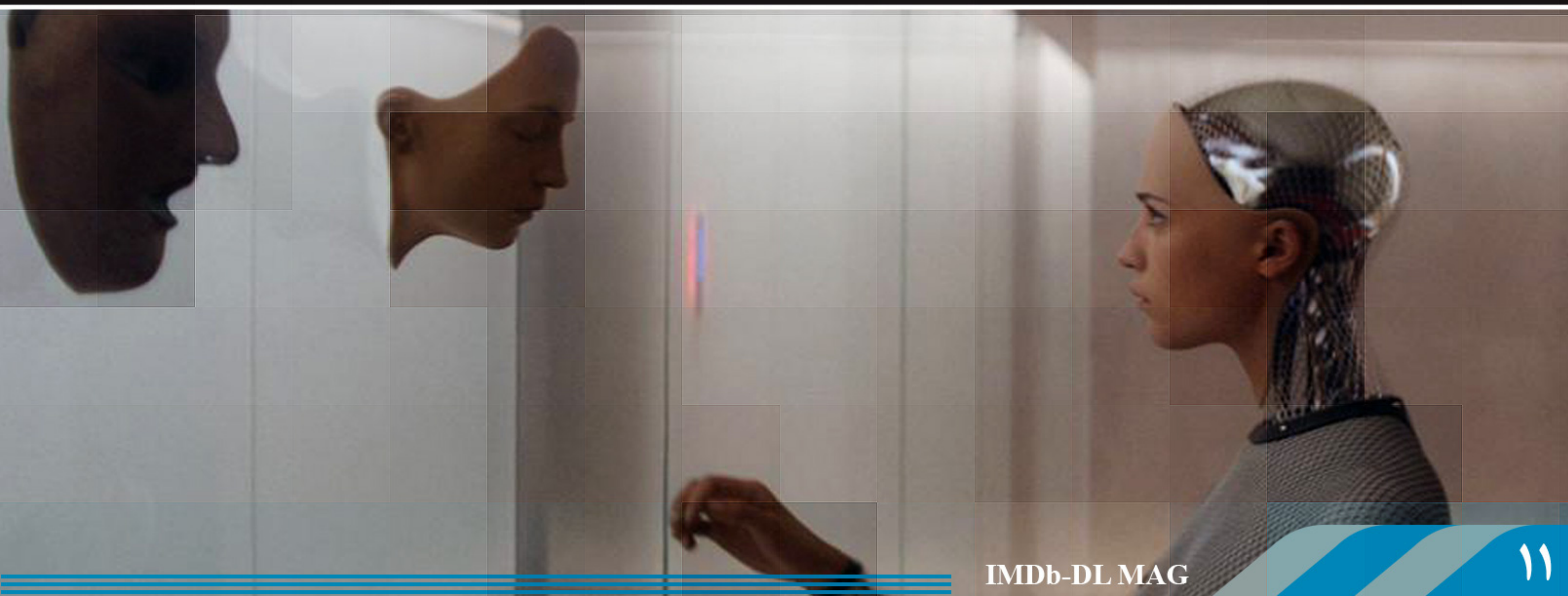
داستان فیلم سوال بسیار خاصی را مطرح می‌کند. چه چیزی است که ما را انسان می‌کند؟ این فقط گوشت و خون است که ما را در دسته‌ی انسانیت قرار می‌دهد؟ یا صرفاً احساسات و قدرت انتخاب؟ پس اگر یک غیر انسان این احساسات و قدرت انتخاب را دارا باشد، آیا به حدی رسیده که ما بتوانیم آن را یک انسان خطاب کنیم؟ مسئله‌ی جالبی که در این فیلم شاهدیم تقابل دو کارکتر است، یکی خالق ربات که فردی منزجر کننده و ظالم است بدون هیچ احساسی و دیگری رباتی است که احساسات دارد و علاقه‌ی زیادی به رعایت ادب و بودن در یک رابطه ی دوستی با انسان. حدس بر این است که فیلمنامه نویسن تلاشش بر این بوده که معیارهایی که مرز انسان و غیر انسان را تعیین می‌کند را به چالش بکشد که البته موفق بوده است. شما حتماً در اواسط فیلم به مرحله‌ای می‌رسید که از مخترع حالتان به هم خورده و به ربات احساس نزدیکی خواهید کرد.

اعتماد خود را در مراحل به انسان داخل فیلم از دست خواهید داد و حاضرید هر کاری کنید تا به ربات بیچاره و در بند، کمک کنید. این هنر فیلم‌نامه نویسن است. این کاری است که او واقعاً در انجام آن موفق بوده و شما، به عنوان مخاطب، حتماً از این چالش پیش رویتان لذت بسیاری خواهید برد.

«دامنال گریسون» که در مسیر پیشرفت حرفه‌ی بازیگری‌اش قرار گرفته، شاید پس از فیلم موفق «About Time» ساخته‌ی «ریچارد کورتیس»، این فیلم موقعیت بزرگی برای هموار شدن مسیرش باشد. او که از پس این نقش به خوبی بر آمده، حدس من بر این است که در فیلم‌های آینده‌اش نیز قرار است نقش مردهای ساده و عاشق را همچون این فیلم، بازی کند که البته به شکلی قابل قبول توانسته آن چه که باید را ارائه دهد.

«آلیشیا ویکاندر»، این بازیگر سوئدی، به هنگام بازی در این فیلم شناخته شده نبود، به واقع بازی زیبایی ارائه کرده که کارکتر «آوا» که یک ربات کاملاً هوشمند و با احساسات را به شکلی اعلا باورپذیر می‌کند. او به زودی با فیلم پر هزینه‌ی «مردی از آنکل» ساخته‌ی «گای ریچی» به سر زبان‌ها خواهد افتاد، این فیلم را به عنوان یک نقطه‌ی روشن در کارنامه‌اش خواهد داشت. بازی ارائه شده توسط او فراتر از انتظارها است و شما بدون شک ربات را باور خواهید کرد.

شاید تنها مشکلی که فیلم با آن دست و پنجه نرم می‌کند، رَوند کند فیلم است. اگر مخاطب موضوع و هدف فیلم را درک نکند، مکالمه‌های طولانی داخل فیلم میان ربات و انسان ممکن است خسته‌کننده باشد. گرچه نویسنده سعی بر این داشته که دیالوگ‌ها را جذاب نگه دارد اما برخی سکانس‌های داخل فیلم به نظر اضافه می‌آید که شاید حذف آنها باعث می‌شد که فیلم سرعت بیشتری داشته باشد. فیلم توانست که از منتقدان نمره‌ی بالایی بگیرد و از طرفی، تماشاگران نیز فیلم را بسیار دوست داشتند که این تاییدیه از طرف هر دو قشر طرفدار فیلم می‌تواند یک پیروزی تمام عیار برای تمامی عوامل فیلم باشد. هدفی که فیلم در تلاش برای نشان دادنش بود، محقق شد و اگر از مخالفان ژانر علمی-تخیلی نیستید، بدون شک از تماشای آن (هر چند برای یک بار) لذت خواهید برد.





«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۴»

«کارگردان :
Sean Anders»

«نویسندگان :
Sean Anders
John Morris»

«بازیگران :
Jason Bateman
Jason Sudeikis
Charlie Day»



رؤسای کلیشه‌ای

«شان اندرس»، کارگردان فیلم‌های ژانر کمدی که تقریباً بیش از یک دهه مشغول به فعالیت در عرصه سینما است، در جدیدترین فیلم خود تایید کرد که نسخه‌ی دوم هیچ فیلم کمدی‌ای عاقبت خوشی ندارد! فیلم «خماری» ساخته‌ی «تاد فیلیپس» را به خاطر دارید؟ در نسخه‌ی اول شروعی بسیار خوب داشت و توانست طرفداران بسیار زیادی را جذب کند. اما در نسخه‌ی دوم علی‌رغم پیش‌بینی همه با یک فیلم ضعیف و خام روبه‌رو بودیم. اما شرایط باری دیگر در نسخه‌ی سوم طور دیگری رقم خورد و فیلم «خماری» قسمت ۳ به یک فیلم خیلی خوب تبدیل شد.

اینطور که پیداست این سرنوشت برای فیلم ژانر کمدی «رؤسای وحشتناک» (Horrible Bosses) نیز رقم خورده و قرار است در نسخه‌ی دوم آن شاهد یک فیلم ضعیفی باشیم که هنوز هم می‌توانست جای کار داشته باشد. به نظر می‌رسد عوامل سازنده‌ی قسمت دوم این فیلم یعنی «رؤسای وحشتناک ۲» تنها در اجرای آدم‌بایی اواخر فیلم به خود زحمت داده‌اند تا یک نقشه‌ی زیرکانه را ترتیب دهند، وگرنه به جز چند دیالوگ خنده‌دار و جوک‌های سرسری بهانه‌ی دیگری برای خندیدن به پای این فیلم به چشم نمی‌خورد.

«نیک»، «کورت» و «دیل» پس از ثبت محصول تجاری خود با عنوان «دوش با رفیق» که یک دوش پیشرفته و کارآمد به حساب می‌آید به دنبال یک شریک تجاری می‌گردند تا بتوانند تولیدات خود را به فروش برسانند. از همین رو پس از حضور در یک برنامه‌ی زنده بر روی تلویزیون، شرکت بزرگ «بولدر استریم» که یکی از خرده فروشان بزرگ آمریکای شمالی محسوب می‌شود، با محصول «دوش با رفیق» آشنا می‌شود و تصمیم می‌گیرد

که با «نیک»، «کورت» و «دیل» وارد معامله شود. اما هیچ چیز وفق مراد همگان پیش نمی‌رود و ماجرا به گونه‌ای رقم می‌خورد که دو سر معامله در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و سه تن اصلی صاحب «دوش با رفیق» یعنی «نیک»، «کورت» و «دیل» تصمیم می‌گیرند طی یک عملیات آدم‌بایی، پسر «برت هنسون» رئیس شرکت «بولدر استریم» با بازیگری «کریستوف والتز»، یعنی «رکس هنسون» را با بازیگری بسیار خوب و مثال زدنی «کریس پاین» به گروگان بگیرند اما ماجرا آن‌طور که پیش‌بینی می‌شد





پس مهم‌ترین نقص «رؤسای وحشتناک ۲» مطمئن در داستان آن است که می‌توانست بسیار بهتر از این حرف‌ها ظاهر شود.

یکی از هنرپیشه‌های بزرگ و بی‌چون و چرای دنیای هالیوود مطمئناً «کوین اسپیسی» است که در این فیلم به هیچ وجه به آن بها داده نشده و تنها چند باری سه شخصیت اصلی فیلم با وی در زندان ملاقات می‌کنند که بنده همچنان مشغول به فکر کردن نتیجه‌ی این ملاقات هستیم! زیرا هر بار که «دیو هرکن» (با بازیگری کوین اسپیسی) شروع به صحبت کردن می‌کند، به جز چند فحش آب‌دار حرف دیگری برای به زبان آوردن در چنته ندارد! پس به نظر می‌رسد حضور این

نقش در «رؤسای وحشتناک ۲» یک امر کاملاً بیهوده بود که عوامل سازنده حاضر نبودند از آن صرف نظر کنند.

به طور کلی اگر بخواهیم یک جمع‌بندی نهایی از فیلم «رؤسای وحشتناک ۲» داشته باشیم، به این نتیجه می‌رسیم که با اینکه این فیلم پر از نقص‌های ریز و درشت است و یک شکست برای عوامل سازنده‌اش محسوب می‌شود، همچنان می‌تواند شما را برای دقایقی به خنده درآورد. هرچه باشد شخصیت‌های «نیک»، «کورت» و «دیل» خود دلیلی محکم بر این موضوع هستند که یک فیلم سرتاسر خنده با موضوع اصلی کم‌دین انتظار شما را می‌کشد. پس اگر از دوست‌داران ژانر کمدی هستید، به

هیچ وجه «رؤسای وحشتناک ۲» را از دست ندهید.

از سویی دیگر، «جنیفر آنیستون» در نقش «جولیا هریس» باری دیگر با تمایلات عجیب و غیرقابل‌باور خود وارد میدان شده و مقداری از بار کمدی فیلم را به دوش کشید. از طرفی نیز علاوه بر افزودن به بار کمدی و طنز فیلم، باعث شده تا فیلم از قالب خانوادگی خود خارج شود تا هم‌اکنون به شما بگوییم که این فیلم را به تنهایی مشاهده کنید! شاید عوامل سازنده حضور این چنین نقشی به همراه ماجراهای مربوط به آن را یک امر ضروری در این فیلم دانسته‌اند و ترجیح داده‌اند با «جنیفر آنیستون» به

اهداف خود دستیابی پیدا کنند. به طور کلی نواقص بسیار زیادی در داستان فیلم وجود دارد که در برخی مواقع به قدری داستان را گنگ و نامعلوم می‌کنند که به شخصه بارها از خود پرسیده‌ام "چطور شد که اینطوری شد؟!". البته در فیلم‌های زیادی شاهد گنگ بودن داستان و از همه مهم‌تر پایان آن بوده‌ایم: برای مثال فیلم «درمیان ستارگان»، ساخته‌ی «کریستوفر نولان»! اما بدون شک مقایسه‌ی «رؤسای وحشتناک ۲» و «درمیان ستارگان» یک کار ابلهانه و بیهوده است: به این علت که گنگ بودن داستان در «رؤسای وحشتناک ۲» کامل‌بی‌هدف است و نوید از ضعف سازندگان آن دارد، نه اینکه بخواهند همانند «کریستوفر نولان» پایانی باز و نامعلوم برای یک شاهکار تعریف کنند که هر مخاطب قادر باشد از آن یک نتیجه‌ی متفاوت بگیرد.

و از قبل برنامه‌ریزی شده بود پیش ترفوت و به یکباره تمام نقشه‌ها تغییر پیدا کرد و گروه سه نفره‌ی «نیک»، «کورت» و «دیل» با چالش بسیار بزرگی مواجه شد که هر لحظه ممکن بود برای‌شان با قیمت زیادی تمام شود. چالشی که حتی ممکن بود به قیمت جان آنها تمام شود.

«رؤسای وحشتناک ۲» سورپرایزهای بسیار زیادی را در لحظه‌های اوج خود برای مخاطبان برنامه‌ریزی کرده است که هیچ کدامشان قابل پیش بینی نخواهند بود اما مشکل اساسی آن از جایی آغاز می‌شود که متوجه می‌شویم داستان آن بسیار کلیشه‌ای و بی‌محتوا به نظر می‌رسد و اگر حضور بازیگران مشهور و با استعداد در این فیلم وجود نداشت، هر لحظه ممکن بود از تماشای ادامه‌ی فیلم سر باز زده و به قول معروف از خیر آن بگذرید! شاید بتوان این کمبود بزرگ نسبت به نسخه‌ی اول را تغییر پیدا کردن کادر سازندگان آن اعم از کارگردان و نویسندگی آن دانست که بدون شک می‌توانست آن را به اوج برساند، یا اینکه از آن یک عنوان ضعیف و غیر قابل قبول نظیر «رؤسای و

حشتناک ۲» به وجود بیاورد.

از بازی فوق‌العادی خوب سه شخصیت اصلی فیلم که بگذریم، می‌رسیم به آقای «کریس پاین» که به بهترین شکل ممکن در این فیلم در قالب شخصیت «رکس» ایفای نقش کرده است. از سکانس بسیار زیبای کتک خوردنش توسط خودش (!) گرفته تا لحظه‌های پایانی فیلم که به بهترین نحو ممکن خودش را به مخاطبان می‌شناساند.



Jessabelle



مه‌نگار اسدی

«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۴»

«کارگردان :
Kevin Greutert»

«نویسندگان :
Robert Ben
Ben Garant»

«بازیگران :
Sarah Snook
mark webbe»



به دنبال تصاحب...

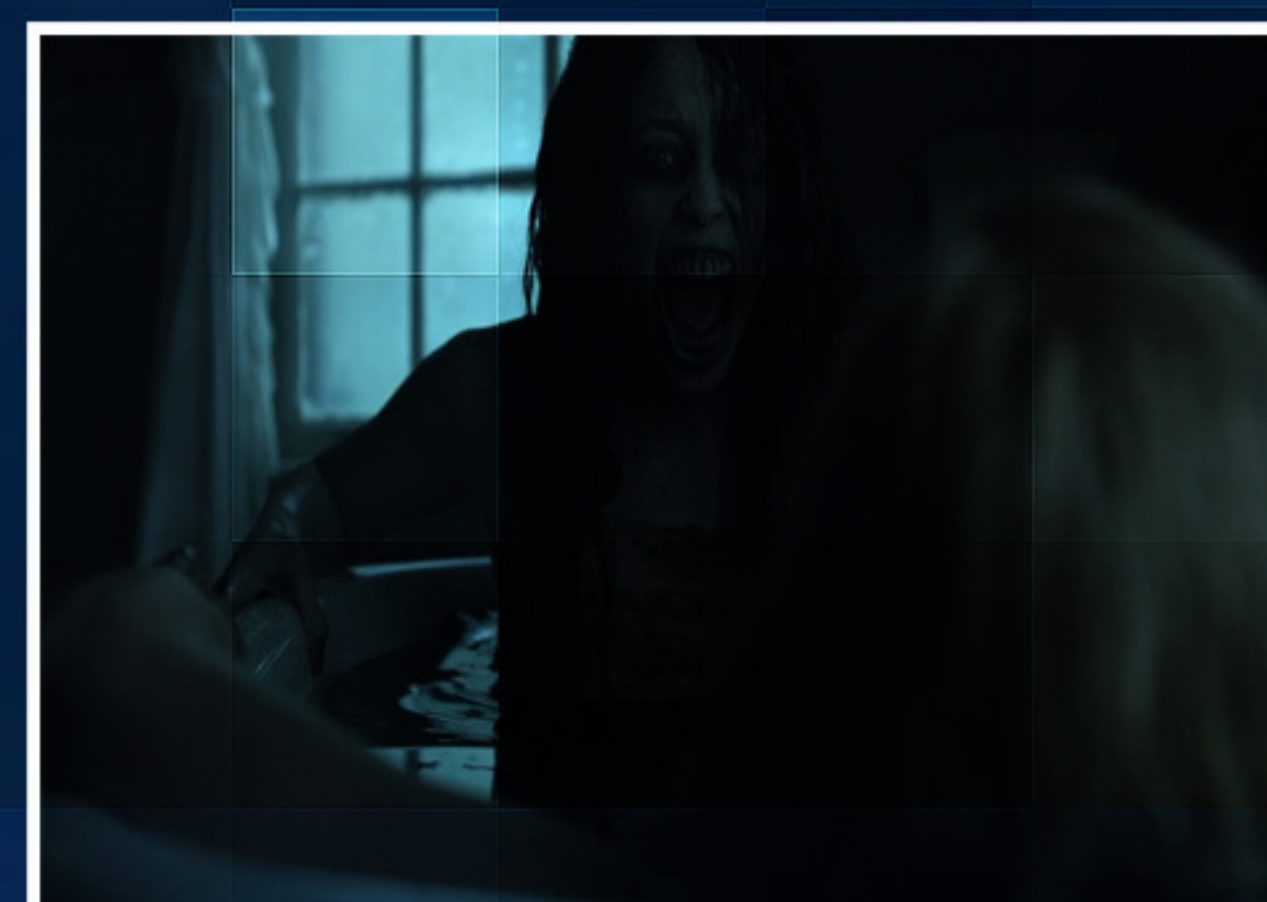
اکثر صحنه‌های فیلم، جسی تنها درون خانه‌ی بزرگ و مخوفی است که خالی بودنش بیشتر به رعب‌انگیزی آن می‌افزاید. خانه‌ی پدری، ترسناک ترین عنصر فیلم است که شاهکار طراحی «جید هیل» بود؛ خانه‌ای با آجرهای قرمز بیرونی، در منطقه‌ای دور افتاده که اطرافش خالیست و «جسیبل» را تنها تر می‌کند و او را بیشتر در معرض خطر قرار می‌دهد.

«جسی» به دلیل مشکل مالی برای زندگی به خانه‌ی پدرش «دیوید اندروز» در زادگاهش می‌رود. شهری کوچک با مردمی عجیب و عقاید خرافی که جادو جزوی از آیین آن هاست. در واقع فیلم «جسابل»، خرافات و جادوگری و رسومات شهرهای کوچک و آداب محلی را به تصویر می‌کشد که منشأ بسیاری از ترس‌های عامه‌ی مردم است و «گویترت» از این عنصر برای ایجاد حس ترس و ناامنی در فیلم استفاده کرده است.

در ادامه فیلم، توجه زیادی به اتفاقات ابتدایی و این نقطه از زندگی «جسی» نشده در صورتی که مسبب شرایط کنونی او این اتفاق است. با پیشروی فیلم، شخصیت «جسی» را احساساتی و حساس می‌یابیم، در صورتی که این کاراکتر در ابتدای فیلم و با از دست دادن دوست پسر و فرزندش واکنش خاصی را بروز نمی‌دهد که جای تعجب دارد و شروعی نه چندان قوی را نشان می‌دهد.

جسی (سارا اسنوک)، دختری که قرار است به زودی صاحب فرزند شود، تصمیم می‌گیرد از این به بعد با دوست پسرش که پدر فرزندش محسوب می‌شود، زندگی کند؛ اما دست تقدیر باعث اتفاقات ناخوشایندی در زندگی او می‌شود که او را در شرایط عجیبی قرار می‌دهد و مسیر زندگی‌اش را به کلی تغییر می‌دهد. «جسی»، زمان نقل مکان تصادف می‌کند و دوست پسر و فرزندش را از دست می‌دهد و خودش هم دچار فلجی موقت می‌شود و مدتی باید از صندلی چرخ‌دار استفاده کند.

وقتی مسئله ژانر ترس در میان باشد احتمالاً یکی از اولین مواردی که به ذهن هر فرد می‌رسد، ارواح و نیروهای شیطانی است. «کوین گویترت»، کارگردان سری فیلم‌های چندش آور و سراسر زجرآلود «اره برقی»، که قطعاً به دلیل همین ساختار مخاطبان خاص خود را دارد، این بار به سراغ دنیای ارواح و جادو و خرافات پا نهاده و فیلم «جسابل» را به صحنه نمایش آورده است و با تغییر ساختار، به جای خشونت حیوانی، نوعی خشم تدریجی روانی را جایگزین کرده است.



درون خانه به طور خسته کننده و کسالت باری خالیست که جز کمدهای بزرگ، تلویزیون و مبیل، وسیله دیگری به چشم نمی خورد. متروک و قدیمی بودنش، خود بر اضطراب آن افزون می کند. این عنصر ترس طوری طراحی شده است که انگار زمان را در این مکان ثابت نگه می دارد و به چشم «جسی» که قادر نیست طبقه‌ی بالای این خانه ی بزرگ را ببیند، خانه اسرار آمیز و ترسناک دیده می شود؛ حتی آینه‌ای کثیف که «جسی» از روی تخت فقط هاله‌ای از صورت خود را در آن می بیند طوری طراحی شده که حس اضطراب را به وجود می آورد.

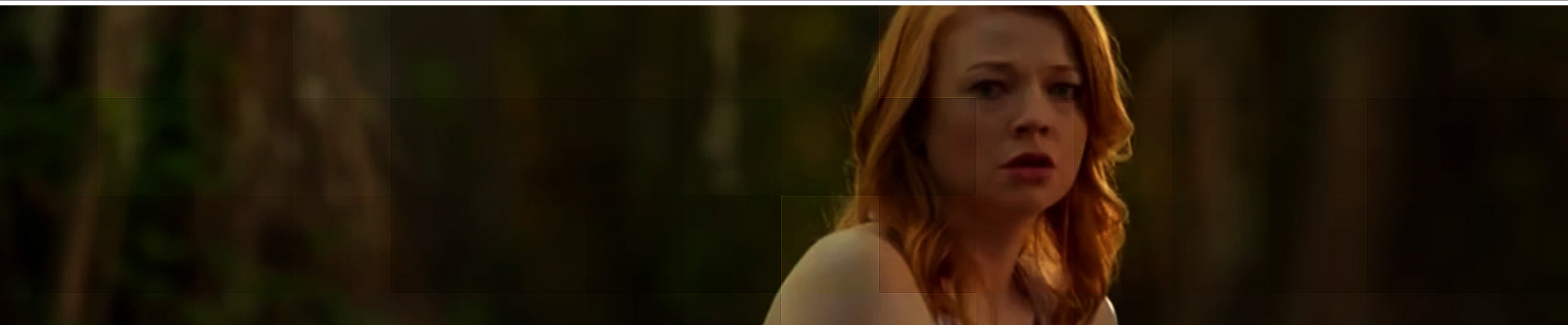
«لئون»، پدر «جسی» که کاراکتری مرموز و کم حرف، با نقشی کم رنگ محسوب می شود، اتاق مادرش را برای زندگی او در نظر می گیرد. «جسی» که مادرش را ندیده، کنجکاو برای شناخت اوست و زمانی که درون اتاق به وسایل سرک می کشد به طور اتفاقی یک جعبه که رویش نام او نوشته شده پیدا می کند که درون آن تعدادی ویدئو از مادرش قرار دارد که برای او آنها را ساخته است. «جسی» مشتاق و تشنه‌ی شناخت مادرش، این ویدیوها را دنبال می کند. «اسنوک» به زیبایی احساسات «جسی» را در لحظات مختلف فیلم به نمایش درمی آورد. می توان گفت زیباترین لحظه‌های فیلم، تماشای ویدیوهای مادر «جسیبیل» است که وی سعی در برقراری ارتباط با این زن زیبا و مرموز دارد که با حرف‌های عجیبش گیج شده و ترسیده؛ صحنه‌هایی که «اسنوک» احساسات و عواطف را واقعا زیبا به نمایش درمی آورد و در میان این موارد به دنبال شناخت نیمه‌ای از وجودش است که تازه فرصت شناختش را یافته است.

«جسی» که سرگردان اتفاقات عجیب اطرافش شده، کم کم متوجه حضور دختری می شود که به دنبال تصاحب زندگی اوست. نیمه ای که قصد جنگ و رقابت در همه چیز را با او دارد؛ کسی که «جسی» را مانع یا حتی پلی برای رسیدن به خواسته‌های خود می بیند؛ دختری که حق زندگی توسط همسر مادرش از او گرفته شده و خواسته‌اش زندگیست و خواهان تصاحب آن با خشونت است.

«جسی» متوجه می شود واقعیت‌های زیادیست که او از آنها بی خبر است. او در تلاش است مادرش را بشناسد و ارتباط عاطفی با او برقرار کند اما متوجه می شود که این زن زیبا به دنبال راهی برای نجات دختر واقعی خود است و می خواهد «جسابیل» واقعی را به «آن چیزی که در انتظارش است» برساند.

فیلم «جسابیل» عشق مادر به فرزندش را نشان می دهد که حاضر شد زندگی خود را برایش فدا کند تا او زندگی کند و زمانی که دخترش به قتل رسید هم دست از تلاش نکشیده و هر کاری می کند تا حتی پس از مرگش او را به خواسته‌اش برساند.

در کنار فیلم‌های ترسناکی که بدنتان را مورمور می کند، یک بار تماشای «جسابیل» ایده‌ی بدی به نظر نمی رسد! جای نگرانی نیست؛ خواب شب را از شما نمی گیرد! فقط شاید نیمه دیگری را در خوابتان به دنبال تصاحب داشته‌های تان بیابید!





تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵

«کارگردان»
Matthew Vaughn

«نویسندگان»
Matthew Vaughn
Jane Goldman

«بازیگران»
Colin Firth
Taron Egerton
Samuel L
Jackson



خیزش سینمای بریتانیا

اما او کسی نبود که در چرخه‌ی تکراری باقی بماند، پس سکان کارگردانی «مردان ایکس ۶» را به «برایان سینگر» سپرد و پروژه‌ی «مردان پادشاه: سرویس مخفی» را آغاز کرد. در مقام کارگردانی او عالی بود. صحنه‌های مبارزه - که بخش مهم و عظیمی از فیلم را تشکیل می‌دهد - کاملاً تازه و چشمگیر هستند؛ فیلمی خلق کرده تازه نفس در این ژانر. در اکثر اکشن‌های امروزی، به راحتی می‌توانید از صحنه‌های مبارزه بگذرید و اتفاق خاصی نمیفتد اما در این فیلم، مزه‌اش به تماشا و لذت بردن از لحظات مبارزه است که کاملاً هوشمندانه و زیبا توسط «متیو وان» کارگردانی شد. البته وی در مورد کنترل و هدایت گروه بازیگری نیز عالی بوده و این امر کاملاً قابل مشاهده است.

«متیو وان» نمونه‌ای از کارگردانی است که قدم به قدم و آهسته، پله‌های موفقیت را طی کرده است. نخست با «گای ریچی» همراه بود. سپس «کیک لایه‌ای» قدمی چشمگیر برایش بود. با گروه بازیگری بزرگی که نتیجه نهایی از نظر اکثریت مطلوب نبود. سپس با «کیک-اس» که فیلمی نامتعارف در ژانر ابرقهرمانی بود بازگشت و توانست با موفقیت فیلم، توجه خیلی‌ها را به خود جلب کند. حال وقت درستی برایش بود که قدمی بزرگ بردارد. او سراغ بلاک باستر «مردان ایکس ۵» رفت و دوباره توانست اعتماد خیلی از مخاطبان و منتقدان را به خود جلب کند.

در سینمای انگلستان، به خاطر مستقل بودنش، مرگ کارکترهای اصلی و قهرمان‌ها دور از انتظار نیست و به قولی، فیلم با مخاطبش تعارف ندارد؛ برخلاف سینمای هالیوود که صرفاً سینمایی است قهرمان‌پرور با پایانی خوش. در سینمای انگلستان با بودجه‌ای محدود محصولی مطلوب ارائه می‌شود اما در هالیوود بعضی اوقات معلوم نمی‌شود که این بودجه‌ی عظیم به کجا می‌رود با شکست فیلم! بنا به همین دلایل، سینمای انگلستان توانسته توجه دسته‌ای عظیمی از طرفداران سینما را به خود جلب کند. «مردان پادشاه: سرویس مخفی» از آخرین و موفق‌ترین محصولات این سینما است.

همیشه تفاوت فاحشی مابین سینمای پر سر و صدای هالیوود و سینمای نیمه مستقل انگلستان بوده است؛ این تفاوت از نحوه‌ی نگارش فیلمنامه که شامل شروع، وسط و پایان و نحوه پردازش است، آغاز می‌شود. روش ظهور قهرمان و پیشرفت و به اوج رسیدنش نقطه‌ی اصلی تفاوت میان فیلم‌های اکشن ساخته هالیوود و انگلستان است. ضد قهرمان‌ها اکثراً در هالیوود یکسان هستند، گویی که صرفاً بازگرشان تغییر کرده است. در سینمای انگلستان، ضد قهرمان همیشه خاصیتی دارد که او را از بقیه ضد قهرمان‌ها متمایز می‌کند.





«ساموئل ال جکسون» نیز واقعاً دیدنی است. کافی است به این مرد یک نقش بدهید، خودش به خوبی می‌داند که چطور نقش را از آن خود کند. نقشی که او بر عهده دارد، بر روی کاغذ آنچنان هم خاص نیست ولی او توانست به راحتی شخصیت را دارای شناسنامه کند. «مارک استرانگ» هم گرچه زیاد پُر رنگ نیست، اما خوب توانست خود را در فیلم از زیر سایه‌ی دیگر بازیگران بیرون بکشد. نقشش گرچه به چشم نمی‌آید، اما در حد خود کلیدی است. همراهی این چند تن با یکی از بهترین‌های سینمای بریتانیا یعنی «مایکل کین» توانسته یک ترکیب دلنشین از بازیگران را به نمایش بگذارد که شما به راحتی نمی‌توانید از آن رد شوید.

«مسعود فراس‌تی» یک پُر گفت: «هدف از سینما، در وهله اول صرفاً سرگرمی است. با این حرف «فراس‌تی» موافقم چرا که حتی اگر فیلمی حرفی بسیار مهم برای گفتن داشته باشد و آن حرف، همراه با سرگرمی نباشد، مخاطب علاقه‌ای به دریافت آن پیام نشان نخواهد داد. این فیلم وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام داد و به بهترین نحو شما را سرگرم خواهد کرد به طوری که شما زمان برایتان خیلی زود خواهد گذشت. فیلم به شعور مخاطبش احترام گذاشته و سعی خود را در ارائه‌ی بهترین کرده است. شاید اگر کمی از داستان جدیدتری استفاده می‌شد، تبدیل می‌شد به اثری فراموش نشدنی اما با این حال، هنوز هم تماشایش را به شما پیشنهاد می‌کنم البته اگر تحمل اندکی خشونت و خونریزی را داشته باشید!

داستان اقتباسی است آزاد از سری کمیک‌های «سرویس مخفی» نوشته‌ی «مارک میلار». البته تفاوت مابین کمیک و فیلم بسیار زیاد است. در حدی که می‌توان گفت تنها نکته‌ی باقی مانده از فیلم صرفاً ماهیت وجود سرویس مخفی است (جدا از یک سری ارجاع‌های هوشمندانه از جمله نحوه‌ی حضور «مارک همیل»). البته این روش اقتباس خود نکته‌ای مثبت به حساب می‌آید چرا که خود را از سایه‌ی کمیک بیرون کشیده و برای خود تبدیل شده به اثری کاملاً مستقل. شخصیت پردازی‌ها خوب است؛ در واقع در حدی است که از یک فیلم اکشن انتظار دارید.

و تکامل شخصیت‌ها نیز خوب است و قابل باور. داستان و پیش روی اش نیز حد معمولی دارد با ریتم بسیار تند که این خود خیلی عالی است. فیلم‌نامه کاملاً بی‌ادعاست. فیلم‌نامه‌نویس خودش می‌دانسته که با اثری اکشن تفریحی روبروست و نباید پیچیدگی یک اثر فلسفی را داشته باشد. همین تعیین هدف باعث شده که یک اکشن دلنشین در نتیجه حاصل شود. اما مثل اکثر آثار هالیوودی اکشن بودن بهانه‌ای نبوده که نوشتن فیلم‌نامه را آسان بگیرند. داستان گرچه زیاد صحنه‌های غافلگیر کننده ندارد، اما روند پیشرفت داستان خسته کننده نیست و برعکس، خیلی هم جذاب است.

گروه بازیگری رابطه‌ی بی‌نظیری این وسط بین خود ایجاد کرده است. این صمیمیت و هماهنگی کاملاً هویدا است. البته ترکیب «کالین فرث»، «ساموئل ال جکسون»، «مایکل کین» و «مارک استرانگ» بسیار عالی از آب در آمد. «کالین فرث» که گرچه مدت‌ها بود در صنعت سینما به بازیگری مشغول بود، با فیلم «سخنرانی پادشاه» سر زبان‌ها آمد و با بردن جایزه اسکار، پای خود را به عنوان یک بازیگر پر قدرت در سینما محکم کرد و به عنوان آیکنی بزرگ از سینمای بریتانیا تبدیل شد. در این فیلم نیز با ارائه‌ی یک بازی احساسی همراه با نمایش قاطعیت یک مرد عمل، در جلد شخصیت به خوبی فرو رفت. «تارون ادگرتون» گرچه تقریباً تازه کار است، اما توانسته ارائه‌ی خوبی در کنار بازیگران بزرگ حاضر در فیلم داشته باشد. این خود نکته‌ای است قابل توجه چرا که سخت است که یک بازیگر ناشناس در فیلمی به همراه بازیگران مشهور، دیده شود.





Maggie



محمد مهدی مبارکی



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Henry Hobson»

«نویسندگان :
John Scott»

«بازیگران :
Joely Richardson
Abigail Breslin
Arnold Schwarzenegger»



یک احساس متفاوت در قابی همیشگی

ویروسی که طی یک رابطه کوچک از بدن فرد مریض به بدن شما سرایت می‌کند. زمانی که تب و تب «وید وگل» (آرنولد شوارتزینگر) برای پیدا کردن «مگی» (دختر وی) در ابتدای فیلم به تصویر کشیده می‌شود، و زمانی که چهره آسف بار «آرنولد شوارتزینگر» را می‌بینید، به یاد فیلم های جنگی که شخصیت اصلی آن بعد از به وجود آمدن یک غم در زندگی‌اش درگیر تفکرات انتقام‌جویانه خود می‌شود، می‌فتید. چنین دیدی در اواخر فیلم تنها یک قهقهه در ذهنتان شکل می‌دهد.

اما چه کنیم که یک فیلمنامه‌نویس تازه‌کار چنین ایده‌ای در ذهنش شکل گرفته است. «جان» در نوشتن این فیلم از بدهای مختلفی کمک گرفته است. «جان» فیلم را همانند Intersellar (در میان ستارگان) با نشان دادن یک جامعه فروپاشیده آمریکایی شروع می‌کند و سپس مرحله به مرحله شما را در عمق یک استخر با یک ارتفاع متوسط (از دید بنده، ۶ متر) غرق می‌کند. اگر یک شناگر ماهر باشید، به سرعت می‌توانید به روی آب بیایید و الا اگر یک مبتدی باشید، بالا آمدن برای‌تان سخت خواهد بود و باید از غریق نجات کمک بگیرید. چنین روایتی دقیقاً در «مگی» رخ می‌دهد. نویسنده، ابتدای فیلم شما را با ویروسی به اسم «نکروامبویلیس» آشنا می‌کند.

داستان «مگی» برگرفته از نخستین نوشته فیلمنامه‌نویس نه‌چندان مطرح سینمای جهان John Scott ۳ (جان اسکات ۳) است. نویسنده‌ای که در اولین نوشته پرونده کاری خود، گزینه سختی اما آسانی را انتخاب کرده است. سختی آن به دلیل متفاوت بودن دید و آسانی آن به خاطر مطرح بودن این ژانر می‌توان خواند. شاید اگر چنین ایده ای در ذهن انسانی خلاق همچون «کریستوفر نولان» شکل می‌گرفت به طور حتم با نوآورترین فیلم در ژانر ترسناک همراه بودیم؛

طی سال‌های اخیر کمتر عنوانی را دیدم که در ژانر ترسناک، به موضوعاتی به غیر از «حمله کردن یک مشت زامبی بی‌مغز»، «دریای خون هزاران انسان توسط زامبی‌ها» و یا مباحث دیگر در این طیف موضوعات پردازد. بیش از این نگاهم به این مقوله، یک کشتار دسته جمعی بود. اما حال دیگر چنین نیست. بعد از تماشای فیلم ۴.۵ میلیون دلاری Maggie «مگی» توانستم به مرحله‌ای از تفکرات برسم که به خود این موضوع را تاکید کنم، بهترین دید را انتخاب کند.





همانطور که پیش از این بیان کردم، کارگردان این فیلم آقای «هنری هابسون» است. شخصیتی که اگر گیمر باشید به طور حتم آن را با ساخت تریلر بازی‌های مطرحی همچون The Last of US «آخرین ما» و اگر سرتان در فیلم و سریال باشد با ساخت تیتراژ فیلم‌های همچون «شرلوک هلمز» و «مردگان متحرک» به یاد می‌آورید. حال چنین شخصیتی با داشتن چنین پرونده کاری روی به فیلم بلند آورده و در نخستین کارش یک فیلم درام-آخرازمانی را خلق کرده است. در کنار وی، آقای «جان اسکات ۳» نخستین فیلم‌نامه بلند خود را نوشته است. می‌توان گفت «مگی» با وجود بازیگرهای مطرحی همچون «آرنولد شوارتزنگر» که به مخاطب یک دید متفاوت از محصول نهایی می‌دهد، همچون درختی است که اگر به آن خوب رسیدگی نشود، با اینکه در بهار شکوفه داده، اما محصول نهایی قابل قبولی را ارائه نمی‌دهد. آگه به فیلم «مگی» از لحاظ درون مایه و دیالوگ‌های آن، به خوبی رسیدگی می‌شود، امروز ما از یک فیلم متفاوت و ویژه صحبت می‌کردیم.

سازنده Maggie «مگی» می‌توانست با کمی ویرایش فیلم نامه، این اثر را به یکی از محبوب‌ترین و جذاب‌ترین فیلم در ژانر ترسناک با پی‌رنگ موجودات زامبی چند سال اخیر تبدیل کند. اما متأسفانه چنین چیزی رخ نداد و در انتها ما با یک پایان سفید رو به رو بودیم: سکانسی که سفیدی مبهوت‌کننده آن نشان از یک دنیای صلح آمیز میان زامبی و انسان‌ها می‌دهد. چیزی که «مگی» را با آثار دیگر از این ژانر متفاوت می‌سازد و باعث می‌شود بنده به آن نمره متوسطی بدهم (با آنکه در این ژانر آثار متعددی وجود دارد). نگاه متفاوت «جان اسکات ۳» به این مقوله حساس و جدانشدنی از تفکرات ذهن‌های مخدوش شده نویسندگان حال حاضر جهان است. نگاهی که می‌گوید نباید به داستان‌های با مجوریت موجودات زامبی دید بدی داشته و با این حال، از آیند آن نیز نباید آسوده باشیم: حتی اگر یک همنشین و مراقب خوب مانند «وید وگل» را در کنار خود احساس می‌کنید.

کمتر به یاد می‌آورم که «آرنولد شوارتزنگر» را در صورتی مات و غم زده دیده باشم. شاید «هنری هابسون» که بیش از این در کار ساخت تیتراژ فیلم و یا حتی تریلر بازی‌های ویدئویی بوده، با انتخاب «آرنولد» یک اشتباه بزرگ اما خوب را مرتکب شده باشد. اگر می‌خواهید اوج هنرنمایی این چهره معروف سینما را ببینید، باید به سکانس‌هایی که وی در سکوت کامل به سر می‌برد مراجعه کنید. «آرنولد» با بازی در فیلم «مگی» نشان داد که می‌تواند بدون دیالوگ بهترین سکانس‌ها را به وجود آورد. اما در کنار آن، زمانی که وی لب به سخن می‌گشاید و در کنارش می‌خواهد احساس افسوس خود را مطرح کند، بدترین سکانس‌های فیلم «مگی» به وجود می‌آید. «آرنولد شوارتزنگر» با بازی خود در این فیلم نشان داد که با دیالوگ به هیچ وجه نمی‌تواند احساسات خود را به مخاطب تزریق کند. نباید این ایده در ذهن سازندگان فیلم‌های سینمایی به وجود آید که هر بازیگر مشهور می‌تواند در هر زمینه، بهترین سکانس‌ها را خلق کند. امیدوارم بعد از این با چنین مباحثی افسوس‌آوری در فیلم‌های سینمای جهان روبه‌رو نشویم.

در مقابل، «آبیگل برس‌لین» در نقش «مگی» به خوبی توانسته مراحل رشد، تکامل و رسیدن به یک زامبی کامل را شرح دهد. در اوایل فیلم با دختری معصوم که از روی بخت بدش به ویروس پیشرفته مبتلا شده روبه‌رو می‌شویم اما رفته رفته «آبیگل برس‌لین» بُعدهای متفاوتی از این ویروسی را با بازی توانمند خود، مقابل دیدگان مخاطب قرار می‌دهد و هر چه به پایان این تراژدی نزدیک می‌شویم، سختی بازی کردن چنین نقشی را احساس می‌کنیم. اگر بخواهید اوج هنر این دختر را دریابید باید به سکانس «کشته شدن روباه توسط مگی» مراجعه کنید و چشم‌هایتان را به حالت های متفاوت به صورت «مگی» خیره کنیم.



پانویس تصویر ۱: یکی از سکانس‌های که به خوبی نشان می‌دهد درد مبتلا شدن به ویروس «نکروامیویلیس» چقدر برای «مگی» و خانواده‌اش دردناک است.



پانویس تصویر ۲: احساس پدرانه، همچنان زنده است...



«تاریخ اکران فیلم :
۲۰۱۵»

«کارگردان :
Jaume Collet-Serra»

«نویسندگان :
Brad Ingelsby»

«بازیگران :
Liam Neeson
Jimmy Conlon
Ed Harris
Shawn Maguire
Joel Kinnaman
Mike Conlon»



که کم‌وکاستی‌هایش خیلی به چشم نمی‌آید و همان لحظه‌ای که مخاطب می‌خواهد به دیالوگ‌های آزاردهنده اعتراض کند، ناگهان اکشن دندان‌گیر و خوبی از سر می‌رسد که این فکرها را به کلی از بین می‌برد. «فرار در سراسر شب» همان طور که پیش‌تر نیز گفتیم اثری با نام ژانر اکشن است که تنها یک پنجم آن را صحنه‌های اکشن تشکیل می‌دهد و فقط بخش بسیار کمی از آن یک پنجم، صحنه‌های حقیقتاً هیجانی به مخاطب عرضه می‌کنند. نداشتن ریتم هیجانی فقط متعلق به نماهای این اثر نیست بلکه از تهی بودن این فیلم از موسیقی هم نشئت می‌گیرد

فرار در سراسر شب، داستانی نسبتاً تکراری دارد که حقیقتاً اگر آزاردهنده نباشد، جذاب نیست! ماجرا یکی دیگر از همان اتفاقات معروف داستانی هالیوود است که در آن‌ها یک نفر قتلی که نباید را می‌بیند و به این دلیل دشمنان می‌خواهند آن را از بین ببرند و مابقی ماجرا! البته ما از همه‌ی فیلم‌های اکشن سینما انتظار غوغاهای بی‌پایان داستانی نداریم و وقتی هدفمان دیدن یک فیلم اکشن است به‌شدت از دیدن «خشن ۷» لذت می‌بریم در حالی که این اثر هم داستانی بسیار تکراری و نشئت گرفته از یک ماجرای انتقام دارد. نکته این است که در برخی آثار مانند «خشن ۷» همان داستان ساده آن‌قدر روایت تند و تیز و جذابی دارد

است شما برای دیدن صحنه‌های اکشن ناب و واقعا هیجانی باید تا ۱۰ دقیقه ی آخر فیلم صبر کنید! تازه همان چند دقیقه هم آن‌چنان چیز فک‌اندازی از آب درنیامده است و نهایتاً می‌توان آن را در کیفیت فیلم‌های خوب (و نه عالی!) دیگر دانست. اگر در تمامی آثار اکشن، همواره دلتان چند دقیقه درام و دیالوگ‌های پخته می‌خواهد، در این فیلم اکشن! همه چیز برعکس است و شما زمانی که در حال مشاهده‌ی یک ملودرام خانوادگی نه‌چندان خوب بانام Run All Night هستید، آرزوی دیدن یک اکشن ناب را در تمام فیلم با خود می‌کشید.

یکی از بزرگترین مشکلات این روزها هالیوود چیزی نیست جز این که سازندگان تکلیف خودشان را نمی‌دانند. بسیاری از آثار این روزهای هالیوود، با گم‌گشتگی درونی و آزاردهنده‌ای تحویل مخاطبان داده می‌شوند و صرفاً به اذیت و آزار آنان می‌پردازند. «فرار در سراسر شب» یکی از همین آثار نام‌برده است که متأسفانه اصلاً تکلیفش با خودش مشخص نیست. از همان لحظه‌ای که پایتان را به دنیای این اثر می‌گذارید، جدا از مشاهده‌ی یک سری ماجرای خیلی ساده که دیگر در فیلم‌ها تکراری شده است نکته‌ی دیگری نیز آزارتان می‌دهد و آن نبود لحظات اکشن در این اثر است! بله، در فیلمی که ژانر اصلی آن اکشن است



تمام مدتی که در حال تماشای این فیلم بودم، فقط آرزوی دیدن یک صحنه‌ی هیجانی داشتم. در یکی از صحنه‌ها احساس کردم شاید این استرس حاضر در چهره‌ی شخصیت‌ها و حرکت آنان در میان تاریکی شب و در نزدیکی ریل‌های قطار، خبر از یک صحنه‌ی هیجانی ویژه دارد اما ثانیه‌هایی که گذشت دیدم همان نماهایی که انتظار داشتم پخش شدند اما انقدر ساکت بودند که هیچ تأثیر خاصی بر روی مخاطب نداشتند و فقط بعد از مدتی کوتاه خسته‌کننده می شدند. این ضعف وحشتناک فیلم در بخش موسیقی (که حقیقتاً مدت‌ها بود به این حدش را ندیده بودم) فقط متعلق به این سکانس نیست بلکه در تمام فیلم دیده می شود.

پیش از این گفتم که حقیقتاً داستان یکی از نقاط ضعف این اثر به شمار می‌رود. شخصیت‌های که به این داستان سر و شکل می‌دهند از آن هم بدتر هستند و تقریباً جدا از نام و جایگاهی که در داستان دارند، هیچ ارزش دیگری برای مخاطب ندارند. (البته، فقط «جیمی» با بازی «لیام نیسون» را جدا از شخصیت‌های دیگر در نظر بگیرید) فیلم پر از این شخصیت‌هاست که با بازیگری فوق‌العاده ای که دارند(!) مخاطب را به یاد ربات‌هایی کوک‌شده و تکراری می‌اندازند. پیش از این اشاره شد که یکی از ضعف‌های این فیلم اکشن‌بودن داستان آن است و این فیلم بسیار بیشتر از آن‌چه که باید صحنه‌های درام به مخاطبش تحویل می‌دهد. اگر فکر می‌کنید که اشکالات این اثر به همین‌جا خلاصه می‌شود باید بگویم که سخت در اشتباه هستید!

متاسفانه در عین این که فیلم اکشن ویژه‌ای ندارد، صحنه‌های درام آن نیز در اغلب موارد چیز به‌دردبخور و دندان‌گیری از آب در نیامده است.

اوج آزار مخاطب در هنگام دیدن صحنه‌های درام در یک فیلم اکشن آن نقطه‌ایست که بازیگری بسیار بسیار ضعیف بازیگران در انواع نقش‌ها آن صحنه را برایش بدتر هم می‌کنند. راستش را بخواهید، هیچ کدام از شخصیت‌های حاضر در این داستان درست و حسابی پردازش نشده‌اند و اغلباً یا تکراری یا بی‌خود یا عاری از هرگونه قوس شخصیتی هستند و همین شخصیت‌های بی‌خاصیت نیز توسط یک سری ماشین دیالوگ‌گویی تصویر می‌گیرند و بدی فیلم را به اوج خود می‌رسانند.



از بین شخصیت‌های حاضر در این فیلم (که همگی ضعف‌های زیادی دارند) بدون شک «جیمی کانلن» از بقیه بهتر است و حداقل به میزان شخصیت‌های دیگر کاملاً بدون شخصیت‌پردازی نیست. در حقیقت باورهای درون او، گذشته‌اش، قوس شخصیتی‌اش در فیلم و ... باعث شده است که این تک شخصیت کمی قابل قبول ظاهر شود. خوش بختانه همین شخصیت که تنها شخصیت قابل پردازش و ارزشمند این فیلم است توسط بازیگر فوق‌العاده‌ای چون «لیام نیسون» بر پرده ی نقره‌ای می‌رود و این‌جاست که یکی از معدود نکات مثبت فیلم به چشم می‌آید.

بازیگری «لیام» در این فیلم را بدون هیچ حرف اضافه باید عالی خواند و وی را به خاطر این نمایش دوست داشتنی‌اش ستایش کرد. وجود صحنه‌های درام بسیار در این اثر، باعث شده تا جلوه‌هایی دیگر از هنر بازیگری «لیام نیسون» که این روزها به خاطر دیدن او در عناوین فقط اکشن(!) کلاً به چشم نیامده بود را ببینیم. همان نکته‌ی آزاردهنده‌ی فیلم که مربوط به تھی بودن این اثر از صحنه‌های اکشن بود سبب شد که «لیام» بتواند این‌بار به معنی واقعی کلمه، انسانی‌تر از درد و رنج، مردی با گذشته ای تاریک، قاتلی که برای زنده‌مانده در این دنیا مجبور به ادامه دادن قتل‌هایش است و از همه مهم‌تر پدری دلسوز را به مخاطب نشان دهد. اگر بخواهم کیفیت بازی «لیام نیسون» در این اثر را در کلماتی کوتاه توصیف کنم، چیزی جز «کم نظیر و کم‌اشکال» به ذهنم نمی‌رسد.

«فرار در سراسر شب»، یک اثر هالیوودی دیگر است که جدا از تم داستانی تکراری‌اش از روایت بسیار بدی هم بهره می‌برد. به جز شخصیت اصلی، شخصیت‌پردازی تمام شخصیت‌های حاضر در این فیلم بسیار ضعیف انجام شده است.

فیلم بر خلاف ژانر اکشن آن، در اغلب ثانیه‌هایش خالی از نماهای اکشن و یا حتی موسیقی‌های هیجانی است و بیشتر بیننده را یاد یک ملودرام خانوادگی می‌اندازد

که گاهی اوقات صحنه‌های اکشن هم دارد. در کنار تمام این ضعف‌ها، بازی بی‌نظیر «لیام نیسون» به عنوان شخصیت اصلی تنها نکته‌ی مثبت بزرگ فیلم است. اگر انتظار یک اکشن خوب یا یک درام کم‌اشکال را دارید، قطعاً این اثر ناامیدتان می‌کند اما اگر می‌خواهید بخش‌های دیگری از هنر بازیگری «لیام نیسون» را درک کنید و از آن لذت ببرید، فیلم خوبی را انتخاب کرده‌اید

سری نفرت انگیز گلن

جدیدترین خبر از «هشت نفرت انگیز»، دست پخت جدید «کوئنتین تارانتینو»، از آهنگسازی «انیونماریکون» بهره خواهد برد:

کوئنتین تارانتینو در حالیکه به ساخت «بیل را بکش ۳» و «بن هور» علاقه خاصی نشان می‌دهد اعلام کرد که در فیلم حماسی جدید خود یعنی «هشت نفرت انگیز» از آهنگسازی وسترن بهره خواهد گرفت.

در مراسم کامیک کان سن دیگو و در حاشیه نمایش ۷ دقیقه از فیلم «هشت نفرت انگیز» کارگردان اثر یعنی «کوئنتین تارانتینو» نام آشنا به مخاطبان اعلام کرد که اثرش برای اولین بار در ۴۰ سال اخیر از آهنگسازی وسترن «انیونماریکون» استفاده خواهد کرد.



تارانتینو همچنین عنوان کرد که او و «اوما ثورمن» هر دو به ساخت سری جدید فیلم «بیل را بکش» علاقه مند هستند. او به یکی از طرفداران گفت: «هرگز به ساخت بیل را بکش ۳ نه نگفته است!» و اضافه کرد که دنباله بعدی، به سن بازیگر خانمی که قرار است نقش دختر شخصیتی که توسط «بیتریکس» – قاتل بالاپوش به تن اوما ثورمن کشته شد را بازی کند بستگی دارد.

وی ادامه داد: «من و اوما راجع به آن صحبت کرده‌ایم. ما هر دو واقعا می‌خواهیم این کار را انجام بدیم. فقط باید منتظر شویم دختر «ورنیتا» به اندازه کافی بزرگ شود تا بتوان او را کشت.»

تارانتینو و گروه بازیگرانش در ادامه اعلام کردند که «هشت نفرت انگیز» در روز کریسمس و بر روی یک صفحه بسیار عریض و با لنز ۷۰ میلیمتری در نسخه‌ای موسوم به «نمایش خیابانی» اکران خواهد شد. در یک پیام ویدیویی که برای حضار ساخته شده بود، «ساموئل ال جکسون» به مخاطبین گفت که اکران خاص این اثر تلاش می‌کند تا یاد ایامی را که در آن فیلم‌ها با پیش درآمد موزیکال، یک میان پرده نمایش خیابانی همراه بودند و به شما برنامه نشان می‌دادند، زنده شوند؛ مثل فیلم‌های «بر باد رفته» و «بنهور».

بعد از ظهر شنبه، «تارانتینو» بیشتر راجع به فیلمنامه اثرش صحبت کرد که بنظر می‌رسید چندین ماه کل روند تولید را تهدید می‌کرد. وی در این باره می‌گوید: «چیزی که اتفاق افتاده پیرامون نحوه انتشار اثر که بیشتر از همه بنده را عصبانی می‌کرد این بود که وقتی من نوشتن فیلمنامه‌ای را به اتمام می‌رسانم کار تمام است و وارد مرحله تولید می‌شوم! اما برای این مورد، من می‌خواستم سه پیش‌نویس بنویسم. آنها رشته‌های نخی بودند که من هنوز سرهم بندیشون نکرده بودم اما علی‌رغم اینکه به خاطرش داد و بیداد کردم، به نوشتنش ادامه دادم و چیزی را که می‌خواستم انجام دادم.»

او گفت که در مراسم کامیک – کان نه فقط به عنوان یک بچه بلکه بیشتر با پوشش ماسک یک کشتی‌گیر مکزیکی شرکت کرده بوده تا شناسایی نشود. در ادامه اظهار داشت: «من دو سال پیش اینجا آمدم و یک ماسک زده بودم؛ به خاطر همین کسی بنده را نشناخت و من جای یکی از افراد کلکسیونر یعنی «لوچا لیبر»، کشتی‌گیر مکزیکی تو مراسم شرکت کردم. اگر شما یک آدرخش آبی دیدید ممکن هست من باشم. روزهای را در سال‌های ۸۸، ۸۹، ۹۰ اینجا می‌آمدم را به یاد دارم. ماه جولای مهم‌ترین زمان سال بود. از شغل درآمد متوسطم ده هزار تا بدست می‌آوردم و تا آخر سال کافی بود. با ۵ نفر دیگر هم اتاقی بودم و ناهار آماده می‌خریدم.»

اعتبار تارانتینو کماکان به هنر سینمایش برمی‌گردد و لنزهای ۶۵ میلیمتری که در «هشت نفرت انگیز» استفاده کرده تاریخچه‌ای بزرگ دارد. وی در این باره می‌گوید: «این لنزها، شبیه به لنزهایی نیست که برای فیلمبرداری «بنهور» استفاده کردند؛ سازندگان دقیقا از همین لنزها برای «بنهور» استفاده کردند. آنها فقط یک ست از این لنزها را ساختند و فیلم‌های «جنگ بالگ» به همراه «مارلون براندو» و «شورش در بونتی» را با این لنزها فیلمبرداری کردند.»

بیشتر افراد متخصص حاضر از تجربه منحصر به فرد کار با «تارانتینو» سخن گفتند که «کرت راسل»، بازیگر فیلم «مدرک مرگ» تارانتینو هم در میان آنان بود.

راسل گفت: "واقعا درست است که هر چند نسل، افرادی را مطرح می‌کنند که نه فقط دارای سبک کاری متفاوت بلکه سبکی ناب و فوق العاده هستند. من فکر می‌کنم تمامی بازیگرانی که اینجا هستند با من هم عقیده‌اند. برای تمامی بازیگران خوب سینما آرزو می‌کنم که یک‌بار شانس تجربه و کار با تارانتینو را داشته باشند."

حرف‌های هم‌بازی راسل یعنی «بروس درن» قابل فهم‌تر بود و او در جواب این سوال که او چگونه خود را با این داستان وفق می‌دهد را با خنده اینطور می‌گوید:

"من خودم را با داستان این فیلم وفق می‌دهم چراکه فکر می‌کنم فرزندم با تماشای من به عنوان یک فرد عوضی بزرگ شد (اشاره به نقش بدش در فیلم‌های وسترن مثل «دود اسلحه»، «بنانزا» و ...). چیزهایی که بنده می‌گویم اگرچه جواب مستقیمی به سوال شما نیست ولی هیجان تمامی ما بازیگران چیزی بود که توسط این مرد (تارانتینو) از ما خواسته شد. «تارانتینو» بیشترین توجه خودش را، بیشتر از هر فرد دیگر، به جزئیات صحنه و سکانس معطوف می‌کند. اگر قرار باشد که رقیب داشته باشد فقط «لوچینو ویسنتی» رقیبش خواهد بود! او الزاما با انجام بهترین ایفای نقش‌مان، ما را به چالش نمی‌کشد بلکه می‌خواهد بهتر شویم. من برای آمدن و کار کردن هر روز با این مرد هیجان زده بودم؛ چراکه فکر می‌کردم ما ممکن هست این فرصت را داشته باشیم که چیزی را انجام بدیم که تا به حال انجام نشده است.



مشاهده تریلر فیلم در سایت YouTube

«گیلرمو دل تورو» درباره جدیدترین اثرش، **Crimson Peak** (به رنگ ارغوان) می گوید

فرنام خسروی

این کارگردان مشهور مکزیکی با اشتیاق، اثر عاشقانه جدید و وهم آلودش و ستاره این فیلم «تام هیدلستون» را معرفی کرد. «گیلرمو دل تورو» کار در استودیوی Legendary را با درخواست فیلم «غیرممکن» در مراسم کامیک کان آغاز کرد. این فیلمساز در ابتدا این جمله را عنوان کرد که «می توانم از شما خواهشی کنم؟ وقتی «تام هیدلستون» وارد شد بهش محل نذارید!» سپس راجع به فیلم «به رنگ ارغوان» شروع به گفتن جزئیاتش کرده و مطرح کرد که دو فرزندش، الهام بخش او برای نوشتن داستانی مدرن تر و ادامه دارتر بوده اند ولی کماکان ژانر فیلم، عاشقانه، مهیج و ترسناک است؛ درست همان ژانری که همه او را با آن می شناسند.



وی درباره جدیدترین اثرش می گوید:

"توقع چیز جدید و عجیبی را نداشته باشید؛ جاییکه یک خانه تبدیل به سفینه فضایی می شود. سریال تلویزیونی که نیست! فیلم بنده، یک عاشقانه، مهیج و ترسناک است اما بعضا ژانرهای مختلف فراتر از چهار چوب خودشان در فیلم به چشم می آیند. من دو دختر دارم و یک جنگ مخفی بر سر نوع فیلم وجود دارد."

او درست قبل از خاموش شدن چراغها برای نمایش تیزر فیلمش ادامه می دهد: "شما مجبور نیستید با من موافق باشید اما فیلم «به رنگ ارغوان» زیباترین فیلمی هست که تا به حال ساخته ام."

«تام هیدلستون» که نقش عشق معمایی «میا واسیکوسکا» را بازی می کند، درباره قسمت های مورد علاقه مجموعه که با دقت کار شده از «دل تورو» می پرسد، او می گوید دل تورو توجه بسیار زیادی به جزئیات داشته است. او ادامه می دهد: "وقتی که شما پاهایتان را روی کف طبقات قرار می دادید، قسمت رس زیرین نشت می کرد و خیلی غم انگیز بود وقتی که مجبور شدند کل ساختمان را خراب کنند." دل تورو در پاسخ گفت: "من قسمت حمام را دوس داشتم."

بازیگران حاضر در قسمت مربوطه از جمله «واسیکوسکا» و «جسیکا چستین» گفتند که «دل تورو» یک زندگینامه بسیار مفصل به آنها داده است. «هیدلستون» در ادامه می گوید: "او یک کتابچه ۱۰ صفحه ای شامل داستان زندگی ام، نشان تولدم، تاریخ تولدم و تمام رازهایی بود که نمی خواهم با کسی در میان بذارم، حتی ماجرای هولناک من با عمه ام وقتی که ۱۳ سالم بود هم در آن کتابچه بود. این نوع جزئیات بود که شما باید برای هر کاراکتر و هر زمان که بازی می کنید به همراه داشته باشید. تا حالا تا این اندازه دست انداخته نشده بودم."

دل تورو: "ما مثل دوقلوها هستیم."

تاریخ اکران این فیلم ماه اکتبر امسال اعلام شده است.

مشاهده تریلر فیلم در سایت YouTube



پوسترهای که در مراسم کامیک کان امسل رونمایی شده است





گاتهام، تاریک تر از همیشه...

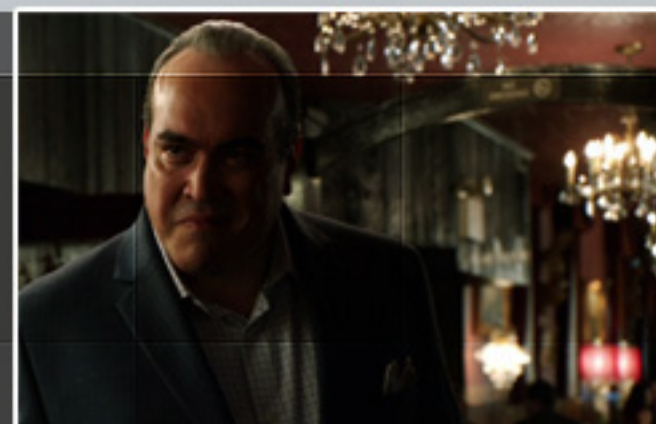


یکی از شخصیت‌های دوست داشتنی دنیای DC بدون شک بتمن خواهد بود و کمیک‌ها، انیمیشن‌ها، فیلم‌ها و بازی‌های مختلفی پیرامون این مرد خفاهی پر ابهت خلق شده و خواهد شد. اما در تابستان سال گذشته با اولین پیش‌نمایش از سریال گاتهام همراه بودیم که نوید دنیای دیدنی و فضای تاریک DC را از شبکه فاکس می‌داد. سریال گاتهام برخلاف تصورات نخستین که همگان فکر می‌کردند شخصیت اول آن بروس وین است، محوریت داستان را بر روی جیمز گوردون، کارآگاه شهر گاتهام متمرکز کرد.

داستان سریال از زمانی شروع می‌شود که والدین بروس وین (بتمن) توسط قاتلی نامعلوم کشته می‌شود و جیمز گوردون (با بازی زیبای بن مک‌نزی) مأمور حل این پرونده می‌شود. افتتاحیه سریال چنگی به دل نمی‌زند ولی با این حال کشش لازم برای جذب مخاطبین هوادار بتمن را فراهم می‌کند. رفته رفته با تماشای قسمت‌های جدیدتر استقبال از این سریال به حدی رسید که شبکه فاکس دستور ساخت یک فصل ۲۲ قسمتی را داد. در حالیکه فصل اول این سریال قرار بود فقط ۱۶ قسمت داشته باشد. سریال جدای از اینکه به زندگی جیمز گوردون می‌پردازد، به صورت تدریجی باندهای خلافکار شهر قبل از ظهور بتمن را به مخاطب نشان می‌دهد.

سالواتور مارونی (ملقب به دون مارونی):

دون مارونی، دورگه آمریکایی-ایتالیایی، سردسته باند جنایتکار مارونی در شهر گاتهام است. باند دون مارونی که تازه قرار است در شهر قدرت خود را بیشتر کند و خیز بردارد تهدیدی برای خانواده مافیایی کهنه‌کار فالكون محسوب می‌شود. اولین حضور وی در قسمت سوم فصل اول سریال بود و David Zayas عهده دار نقش وی است.



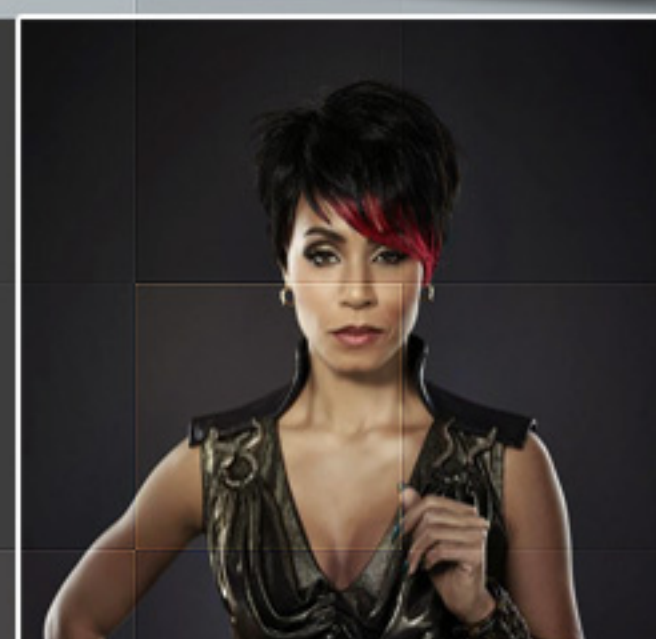
کارماین فالكون (ملقب به دون فالكون):

قدرتمندترین و قدیمی‌ترین سردسته باند جنایتکار توسط کارماین فالكون تشکیل شد. وی در تشکیلات اجرایی گاتهام نظیر اداره پلیس و قوه قضاییه نفوذ داشته و شاید بتوان گفت همه کاره شهر گاتهام به نوعی فالكون است. فیش مونی در ابتدا زیر دست فالكون بود ولی طی حوادث و داستانی پرفراز و نشیب وی از فالكون خود را جدا می‌کند. برخلاف دون مارونی، فالكون دوراندیش‌تر بوده و بسیار محتاطانه‌تر عمل می‌کند. شاید به همین دلیل با تماشای این سریال، مخاطب بیشتر از کارماین فالكون به عنوان یک شخصیت بد دوست داشتنی یاد کند. اولین حضور وی در سریال از همان قسمت اول بوده و John Doman عهده‌دار نقش وی است.



ماریا مرسدس مونی (ملقب به فیش مونی):

فیش مونی را می‌توان یک زن سرکش، باهوش، جذاب ولی در عین حال یک قاتل خون‌سرد و بی‌رحم دانست که کسی توان فریب دادن وی را ندارد. وی در خدمت هر دو قوه جنایتکار شهر گاتهام بوده و نقطه ضعف‌های هر دو خانواده دون مارونی و دون فالكون را به خوبی آگاهی دارد. پنگوئن در ابتدا زیر دست وی بوده و در آبستن حوادثی جذاب و تماشایی وی نیز خود را از زیر سایه فیش مونی خارج می‌کند و تبدیل به دشمن خونین وی می‌شود فیش مونی در طول فصل اول، چند قسمت با عروسک‌ساز، یکی دیگر از شخصیت منفی‌های دنیای گاتهام سر می‌کند. اولین حضور وی در سریال از همان قسمت اول بوده و Jada Pinkett Smith عهده‌دار نقش وی است.



اُسوالد چستر فیلد کابلپات (ملقب به پنگوئن):

پنگوئن همانطور که گفته شد از ابتدا خدمتکار فیش مونی بود. طی حوادث داستانی، آدم دون مارونی شده و همچنین جاسوس دون فالكون هم بود! شاید بتوان گفت پس از انیگما، زیرک‌ترین شخصیت منفی داستان را پنگوئن دانست که بدترین وضعیت‌ها را با چرب‌زبانی و هوش خود تبدیل به بهترین وضعیت تبدیل می‌کند. هر چند شخصیت پنگوئن در سریال وفادار به کمیک نیست ولی با این حال با بازی بسیار خوب Robin Lord Taylor توانست در دیدگان مخاطبین خوش بدرخشد. در طول فصل اول چندین بار به جانش سوء قصد شد ولی توانست با زیرکی جان سالم به در ببرد. اولین حضور او در سریال در افتتاحیه سریال بوده و شاهد حقارت وی در ابتدای سریال هستیم.



جیمز گوردون و همکارش هاروی بولاک در طی ۲۲ قسمت مشغول به حل پرونده‌های جنایی می‌کنند که در وهله اول شاید به نظر قتل‌ها کلیشه‌ای باشند ولی مخاطب شاهد داستان یک شخصیت منفی خواهد بود که در نهایت با بتمن به مبارزه خواهد پرداخت. در کل آنقدر شخصیت‌های مختلف را مشاهده می‌کنیم که در دنیای شهر گاتهام غرق خواهیم شد. شاید زیباترین داستان این فصل مربوط به مترسک باشد که به زیبایی به نمایش کشیده شد. همچنین از داستان جوکر نیز نباید به راحتی گذشت که به خوبی توانست برای یک قسمت مخاطب را درگیر شخصیت مجنونش کند.

شخصیت‌های کودک در فصل اول که به تماشای آنها می‌پردازیم عبارتند از بروس وین (با بازی دیوید مزوز)، سلینا کایل (با بازی کمرون بیکندوا) که در آینده تبدیل به کت وومن یا زن گربه‌ای می‌شود و همچنین پویزن آیوی (با بازی کلر فولی) که فقط در شش قسمت در این فصل حضور نسبتاً ضعیفی داشت. در این فصل شاهد این هستیم که ارتباط بروس وین و سلینا کایل از لحاظ عاطفی پر تنش بوده است. با این حال ارتباط بین بروس و خدمتکار وفادار خانوادگی اش، آلفرد پنی‌ورث (با بازی شان پرتوی) به مراتب قوی‌تر و بهتر از آب درآمده است. آلفرد در این سریال علاوه بر خدمت کردن به اربابش، نقش پدر از دست رفته‌اش را نیز تا حد توانش ایفا می‌کند.

گاتهام آنقدر اکشن درآمده که از لحاظ ارتباطات عاطفی تا حدی غافل ماند. رابطه جیمز گوردون و همسرش باربارا کین در این فصل دست‌خوش اتفاقاتی می‌شود که در نهایت یک مثلث عشقی شکل می‌گیرد که در قسمت پایانی این فصل از سریال شکسته خواهد شد. با این حال از برونو هلر که در کارنامه خود سریال The Mentalist را دارد این مشکلات عادی به نظر می‌رسد ولی به دنبال ارتباط عاطفی قوی که بتوان تحت تأثیر آن قرار گرفت در این سریال نباشید. همچنین سریال بسیار شسته رفته پیش خواهد رفت و به مانند سایر سریال‌های جنایی-پلیسی شاهد غافل‌گیری در داستان به آن صورت نیستیم.

در کنار داستان‌های جیمز گوردون و باندهای خلافکار گاتهام که به جان هم می‌فتند، داستانی دیگر نیز به سادگی و آرامی از یکی از دشمن‌های منحصر به فرد بتمن در آینده روایت می‌شود؛ ادوارد نیگما (در آینده ملقب به انیگما و معماگو) مردی که علاقه زیادی به حل معما دارد و در اداره پلیس در بخش پزشکی قانونی مشغول به کار است و تقریباً در دیالوگ‌های وی با جیمز گوردون شاهد شخصیت بسیار مثبت وی خواهیم بود و در طی این فصل خواهیم فهمید که وی چگونه و به چه علت تبدیل به یک تبهکار و قاتل جانی تبدیل می‌شود. همچنین تا قسمتی بار طنز سریال در این فصل بر عهده نیگما خواهد بود.

سه قسمت پایانی فصل اول از لحاظ هیجانی به اوج می‌رسد و داستان باندهای جنایتکار دون فالکون و دون مارونی نهایتاً به یک سرانجام موقتی خواهد رسید و تکلیف شخصیت‌های سریال معلوم خواهد شد. بروس وین با کمک سلینا کایل و آلفرد نیز می‌تواند به فساد در شرکت تجاری وین پی ببرد و در فصل دوم احتمالاً شاهد کنکاش بروس و خدمتکار باوفایش در ریشه‌های خانوادگی وین خواهیم بود. همچنین امیدواریم در فصل دوم شخصیت هاروی دنت را بیشتر در بطن داستانی سریال مشاهده کنیم و زندگی شخصیت‌های منفی جدیدتری نیز به تصویر کشیده شوند.

گاتهام، یک سریال خوش ساخت است که طی تماشای ۲۲ قسمت از آن لذت خواهید بُرد. مسلماً تماشای بروس وین جوان و خام و همچنین ماجراجویی‌های جیمز گوردون برای اجرای عدالت در گاتهام دیدنی خواهد بود.

سریال گاتهام، ساخته جدید برونو هلر می‌توانست بیشتر خودش را نشان دهد اگر سریال بی‌باک (DareDevil) دنیای مارول از شبکه نتفلیکس امسال پخش نمی‌شد.

با این حال اگر از مقایسه گاتهام با سایر سریال‌ها دست بکشیم، بدون شک تماشای فصل اول سریال گاتهام با وجود آنتاگونیست‌های ریز و درشتش جدای از نقدهای فنی، برای مخاطبین دلچسب خواهد بود و از تماشای آن پشیمان نخواهند شد.

این سریال در زمان نگارش این مطلب، نمره ۸ از ۱۰ را از سایت IMDb دریافت کرده است و فصل دوم آن از سپتامبر (شهریور-مهر) سال جاری از شبکه فاکس پخش





و تاریکی حقیقت، به کلیشه‌ها معنی می‌بخشد...

TRUE DETECTIVE

"این متن بخش‌هایی از داستان فصل اول سریال True Detective را اسپویل می‌کند"

این روزها، سریال‌های تلویزیونی تبدیل به آثاری کم‌خرج برای سازندگان و صرفاً برای پول‌سازی شده‌اند. شبکه‌های کابلی هر کدام از موضوعات تکراری، چندین و چند سریال می‌سازند و با جذاب کردن چند اپیزود اول، مخاطبان خود را مجبور به دیدن ادامه‌ی ماجرا می‌کنند. در دنیایی که سریال‌ها تبدیل به قسمت‌های زیادی شده‌اند که در تمام مدت خسته‌کننده فقط پایانشان تأمل برانگیز است و هر اپیزود فقط برای مجبور کردن بیننده به دیدن قسمت بعد ساخته می‌شود، کمتر عناوینی به جذابیت و بزرگی «کارآگاهان حقیقی» بر روی نمایشگرها خودنمایی می‌کنند. عناوینی که سازندگانشان برای ساخت آن‌ها، ابایی از هیچ‌گونه خرجی ندارند. در درون این عناوین، بند داستان به شکلی زیبا و جذب‌کننده شکل می‌گیرد و دیگر خبری از محتوای تکراری به چشم نمی‌خورد. «کارآگاهان حقیقی» را قبل از هر صحبت اضافه، باید سریالی بدانیم که داستانی فوق‌العاده، شخصیت‌های بی‌نقص و گره‌خورده به داستان و از همه مهم‌تر جذابیتی انکارناپذیر دارد و به بهانه پخش فصل دوم این سریال قصد بر این گرفته شد تا نیم نگاهی به فصل اول سریال «کارآگاهان حقیقی» داشته باشیم.

«کارآگاهان حقیقی» از همان لحظه‌ای که واردش می‌شوید، به جای این که سعی در جذب شما داشته باشد، خیلی سریع شخصیت‌هایش و داستانش را به شکلی وحشیانه به سمتتان پرتاب می‌کند. سریال دیالوگ‌هایش، پایان قسمت‌هایش و در کل هیچ چیزش را به هدف جذب شما نساخته است. قصه‌اش را با تمام تلخی‌ها و تاریکی‌هایش به شکلی دهشتناک بیان می‌کند و مخاطب را به جای جذب، به منجلا ب درون خود فرو می‌برد و حقیقت دنیایی که در آن هستیم را به شکلی تازه یادآوری می‌کند. در عین این که «کارآگاه واقعی» جز روایت بی‌نقص قصه‌اش کاری نمی‌کند اما هنوز قسمت اول تمام نشده مخاطب را جذب خود می‌کند. نکته‌ی اصلی و ارزش‌دهنده به این سریال چیزی نیست جز این که سعی در تحمیل هیچ چیز به مخاطبش ندارد؟ اگر درون داستان پیامی هست، آن را فریاد نمی‌زند و اگر می‌خواهد از دنیای حقیقی قصه‌هایی دردناک بیان کند، خیلی ساکت دوربینش را به سمت چهره‌ی شخصیت‌ها می‌برد. «کارآگاهان حقیقی» اثری است که به جای زدن حرف‌های جدید، دیالوگ‌های را برای شخصیت‌هایش می‌سازد که اغلبشان کلیشه‌های تکراری هستند. هنر این اثر در آن نقطه‌ای است که آنقدر قوس شخصیتی بازیکنان این دنیا را زیبا پیش می‌برد که همان کلیشه‌ها برای مخاطب معنادار می‌شوند. در حقیقت مفهوم نرسیدن از تاریکی را با نشان دادن چشم‌های کاملاً باز و بدن لرزان شخصیت‌ها در یک اتاق تاریک نشان می‌دهد. تناقض عجیبی است اما «کارآگاهان حقیقی» هر مورد را بعد از مورد دیگر معنا می‌کند و این یعنی برای شجاع نشان دادن شخصیت اصلی، ابتدا آن را تا سر حد مرگ می‌ترساند.

«کارآگاه واقعی» سریالی است با یک تم داستانی مشخص که هر فصل آن با فصل دیگر فرق می‌کند. در حقیقت هر فصل داستان، شخصیت‌ها و بازیگران خودش را دارد و وجه شباهت فصل‌های مختلف این اثر فقط و فقط در همان تاریکی داستان است که با تم اصلی سریال، تبدیل به چیزی بسیار بسیار واقع‌گرایانه شده است. این نوع روایت داستانی فصل به فصل یک تازگی بی‌چون‌وچرا به فصل‌های سریال می‌بخشد و باعث می‌شود که هرگز با پدیده‌ی کش دادن داستان توسط سازندگان مواجه نشویم. اما بهتر است ماجرا را از سمت و سوی دیگر نیز نگاه کنیم. این نوع انتخاب برای روایت داستان در کنار نکته‌ی خوبی که ذکر شد، ممکن است در صورت انجام ذره‌ای اشتباه باعث شکست این اثر شود. به این مفهوم که وقتی داستان هر فصل با دیگری فرق می‌کند و به طور مثال فصل یک ارائه‌ای جذاب از یک داستان بی‌نقص داشته است، دیگر فصل دوم کارش خیلی سخت می‌شود چون دائماً در حال مقایسه شدن با ۸ قسمت اولین فصل است و کوچکترین اشتباهی به ضررش ختم می‌شود.



«کار آگاهان حقیقی» دنیایی کوچک اما با جزئیات زیاد دارد. طیف داستان این اثر، بازه‌ی زیادی را فرا نمی‌گیرد و شاید در نگاه اول شبیه به هر داستان جنایی دیگری به نظر برسد اما پرداختن به جزئیات در این اثر تا حدی شگرف است که در آن شخصیت‌ها، محیط، ماجراها و همه چیز برای مخاطب معنادار هستند. همه ی عناصر سازنده‌ی این عنوان، حقیقت‌گرایی بسیاری دارند و فیلمنامه‌ی این اثر به شکلیست که مخاطب کاملاً احتمال اتفاق افتادن تمام این ماجراها در دنیای حقیقی را می‌دهد. این اثر انسان‌ها را دقیقاً شبیه به آن چه که می‌شناسیم تصویر می‌کند و در رأس شخصیت‌هایش دو انسان کاملاً متضاد و در عین حال یکتا با نام‌های «راست» و «مارتین» را دارد. انسان‌هایی که خودشان برای جذابیت این اثر کافی هستند. «راست»، فردی پوچ، درد کشیده و دارای گذشته‌ای تیره و تار است که دنیا و این زندگی برایش معنای خاصی ندارد اما در عین حال در کارش استادی زبردست است که مثل و مانندی برایش یافت نمی‌شود. آن طرف، «مارتین» انسانی کاملاً عادی است که به خانواده، خوش‌گذرانی‌ها و کارش اهمیت می‌دهد و سعی بر داشتن یک زندگی خوب و معقول دارد. از همان لحظه‌ای که سریال این دو نفر را کنار هم قرار می‌دهد، مشخص است که هیچ‌کدام از آن‌ها یکدیگر را درک نمی‌کنند و حتی بدتر از این؟ از یکدیگر متنفر نیز هستند. شخصیت‌پردازی در این اثر، جایی به اوج خود می‌رسد که «مارتین» و «راست» از جایی به بعد در عین این که همان تفاوت‌ها را دارند، کم‌کم یکی می‌شوند.

جذابیت اصلی این سریال در این است که شخصیت‌هایش دقیقاً انسان‌های روی همین کره‌ی خاکی هستند اشتباه می‌کنند؟ خراب می‌کنند؟ به معنی واقعی کلمه گند می‌زنند. هیچ خبری از یک انسان راست‌گو و درستکار در این اثر نیست.

همه‌ی این انسان‌ها در عین چهره‌ی به ظاهر خوبشان، تاریکی‌های زیادی دارند، اشتباه‌های بزرگی را مرتکب شده‌اند، گناهان بسیاری انجام داده‌اند و به مانند تمام افراد دیگر رازهای دهشتناکی در سینه‌ی خود دارند. این واقع‌گرایانه بودن عناصر که پیش‌تر نیز به آن اشاره کردم، فقط متعلق به شخصیت‌ها نیست و در بند بند این اثر دیده می‌شود. از جرم و جنایاتی که به مانندشان در تاریخ بوده است بگیرد تا فساد‌ی که در دولت‌ها و حتی بین پلیس‌ها دیده می‌شود.

داستان این سریال، از پیچیدگی‌های بسیاری بهره می‌برد و حقیقتاً چیزی کم‌نظیر و دوست‌داشتنی است که مخاطب را دیوانه می‌کند. داستان در رابطه با قتل‌هایی مرموز است که بیش از ۲۰ سال به طول انجامیده‌اند و هنوز هم پرده از سر حقیقت پشت آن‌ها برداشته نشده است. این ایده، چیز تازه‌ای نیست و به تنهایی نمی‌تواند داستانی جذاب و فوق‌العاده را خلق کند. تفاوت و یکتایی اثر مابین دیگر آثار این ژانر در آن نقطه‌ای است که سایه‌روشن‌هایش را به شکلی منطقی و قابل قبول بر دیوار انداخته است. داستان هرگز آن قدر پیچیده و عذاب‌آور نمی‌شود که فقط هدفش جذب مخاطب برای قسمت بعد باشد اما همیشه از جذابیتی مثال‌زدنی بهره می‌برد. اگر داستان این سریال، نقاط پوچ و گم‌شده‌ی زیادی داشته باشد، به جایش در هر دقیقه‌ی این اثر چیزی تازه از بخشی از داستان برای مخاطب فاش می‌شود.

«کار آگاه واقعی» در میان همه‌ی شات‌هایش توازن‌ی مثال‌زدنی برقرار می‌کند و به طرزى در هر لحظه آن چه مخاطب می‌خواهد را به او می‌دهد که گویا سازندگان از آن چه ما به آن نیاز داشتیم آگاهی قبلی دارند!

سریال همان قدر که نیاز است لحظه‌های تنش برانگیز، دیالوگ‌های از جنس حقیقت، اکشن‌های مثال‌زدنی، پرداختن به عمق شخصیت‌ها و چندین و چند عنصر را دیگر را یدک می‌کشد و هرگز چیزی را بیش از حد نیاز، به مخاطبش تحمیل نمی‌کند. ارزش وجود تمام این عناصر جذاب و کم‌اشکال زمانی به نهایت خود می‌رسد که یگانگی کم‌نظیری مابین همه‌ی آن‌ها حس می‌شود. این یگانگی حاضر در بخش‌بخش اثر، زمانی به طور کامل برای مخاطب نمایان می‌شود که سریال حرفش را در پایان فصل، آن‌قدر زیبا و پذیرفتنی بیان می‌کند و شخصیتش را منطقی و درست از ابتدا شکل می‌دهد.

توازن موجود در این اثر فقط متعلق به عناصر شکل‌دهنده‌ی داستانی آن نیست بلکه مابین دیگر بخش‌های فنی نیز این موازنه به خوبی حس می‌شود. کارگردانی، موسیقی، داستان و در حقیقت همه‌چیز از یک ریتم حرکتی پیروی می‌کنند؛ به طور مثال هرگز یک اکشن خالص در زمانی که داستان مسیر آرامی را پیش می‌رود، پخش نمی‌شود.

در این مقاله قصد بر این نبود این سریال، داستانش و همه‌چیزش در فصل اول را ذره‌ذره بررسی کنم. هدف اصلی نگاه به اثری بود که این روزها مانندش به سختی پیدا می‌شود. اثری که داستان افراد را با نهایت تاریکی‌هایش برای بنده تعریف کرد و در لحظات پایانی چنان با دیالوگ‌های گیرایش بنده را ربود که در تاریکی حقیقت، کلیشه‌ها برای من معنادار شدند...



یک فرمول همیشگی...!

پایتخت ۴

اعتقاد دارند که یک اثر تا زمانی که طرفدار داشته باشد زنده است. می‌خواهد این اثر، یک نقاشی همانند لبخند «مونا لیزا» باشد، می‌خواهد یک فیلم کوتاه صامت همانند آثاری از «چارلی چاپلین» باشد، می‌خواهد یک موسیقی دل‌نشین از سمفونی‌های «بتهوون» باشد، می‌خواهد حتی یک سریال ایرانی همانند «پایتخت» باشد!

کارگردان سریال پایتخت، «سیروس مقدم» در ۴ سال گذشته با خلق یک سریال کمدی ناب از یک خانواده مازندرانی توانست خنده را به خانه‌های ایرانیان و حتی ایرانی‌های مقیم خارج بیاورد. با موفقیت و بازخوردهای بسیار خوبی که نسبت به سریال «پایتخت» توانستند کسب کنند، وی به همراه تهیه‌کننده، خانم «الهام غفوری» سعی کردند تا فصل دومی بر این سریال بسازند و در کمال ناباوری مشاهده شد باز همان فرمول قدیمی گرفته و بازخوردهای مثبتی شکل گرفت! این گونه شد که هر از گاهی تصمیم می‌گیرند تا فصلی جدید بر این سریال بسازند و امسال، فصل چهارم پایتخت نیز در ایام ماه رمضان از شبکه یک صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد. ولی آیا پایتخت ۴ توانست انتظارات را برآورده سازد؟

نویسنده اولین فصل، «محسن تنابنده» به تنهایی بود. به همین علت بار کمدی و چه بسا طنز تلخ کاملاً حس می‌شد. نویسنده فصل دوم وی به همراه «حسن وارسته»، نسخه سوم «حسن وارسته» و نسخه چهارم آقای «خشایار الوند» بود و آقای «محسن تنابنده»، سرپرستی نویسندگان را فقط بر عهده داشت. همانطور که متوجه شدید قدرت قلم نویسندگی آقای «تنابنده» طی چهار فصل کم و

کم رنگ‌تر شد و در نسخه چهارم در نهایت شیوه بیان طنز ۱۸۰ درجه فرق کرد. «خشایار الوند» را با کارهای طنز «مهران مدیری» می‌شناسیم و کلیشه‌های همیشگی و بدون نوآوری وی چندان به درد طنز اجتماعی «پایتخت» نمی‌خورد! و متأسفانه افتتاحیه (قسمت اول) فصل چهارم «پایتخت» از لحاظ بار طنز چندان چنگی به دل نمی‌زند و پس از پنج الی شش قسمت تازه طنز با داستان در آمیخته شده و کم کم مخاطب خنده بر لب دارد. هر چند در سکانس‌های بسیاری سعی شده با دست‌وپا چلفتی بازی در آوردن بازیگرهای اصلی، خنده‌ای هر چند تصنعی بر لبان مخاطب بکارند که تا قسمتی موفق شدند. داستان فصل چهارم پایتخت از جایی شروع می‌شود که «هما سعادت» (با بازی ریما رامین‌فر)، همسر دلسوز «نقی معمولی» (با بازی توان‌مند محسن تنابنده) در انتخابات شورا رتبه اول را می‌آورد و به شورای شهر شیرگاه دست می‌یابد.

طی ۱ ماه از رمضان، مخاطبین در خانه‌هایشان ماجراهای نقی و هما را دنبال می‌کنند که محوریت اصلی آن، قسمتی به شغل جدید «هما» در شورا بنا نهاده شده است.



از سوی دیگر، در قسمت اول متوجه خواهیم شد که «ارسطو عامل»، پسر خاله شفیق «نقی» (با بازی احمد مهران‌فر) همسر چینی خود، «چو چانگ» را در حادثه سقوط هواپیما از دست می‌دهد و بستری دیگری از داستان حول زندگی «ارسطو» و تصمیم‌های وی برای زندگی‌اش شکل می‌گیرد که در نوع خود جالب است. متأسفانه در هر فصل از پایتخت، روی عامل ازدواج بسیار مانور داده می‌شود! در این فصل دیگر بیش از حد روی این قضیه متمرکز شدند و کمی طنز لوث می‌شود. دیگر شوخی‌های سه در چهار «ارسطو» برای ازدواج کردن یا نکردن خنده‌دار نیست و مخاطب دنبال مبحثی جدید برای خندیدن است! به همین علت، بازیگرهای جانبی دیگر بیشتر از ارسطو خود را نشان می‌دهند. به عنوان مثال شخصیت رحمت (با بازی هومن حاج عبداللهی) به همراه رحمان و رحیم توانست به ماندگارترین کاراکتر این فصل تبدیل شود. به خصوص دیالوگ دوست‌داشتنی و جالب «بیارم ناپلئونی ره؟» که نقل نبات محافل دوستانه در دنیای مجازی و همچنین جامعه شده است.



شاید شخصیتی که دیگر همانند گذشته طراوت و جذابیت خود را ندارد، «بابا پنجعلی» (با بازی استثنایی علی رضا خمسه) دوست داشتنی باشد! وی نهایت سعی‌اش را می‌کند تا خنده‌دار جلوه کند ولی از آنجایی که دیالوگ‌های وی محدود است دیگر کسی بابت تیکه‌های وی در سریال نمی‌خندد و صرفاً یک کاراکتر اضافی است که بالاخره باید کارگردان و نویسندگان آن دل بکنند! همان‌طور که گفته شد هر فصل روی ازدواج بسیار مانور داده می‌شود و در کمال ناباوری در این فصل سعی می‌شود تا «بابا پنجعلی»، کسی که آلزایمر (فراموشی) شدیدی دارد، تجدید فراش کند! در هر سن و سالی که باشید هضم این قضیه در یک سریال تلویزیونی بسیار سخت است! با وضعیت معشیتی کنونی جوانان ما برای تشکیل خانواده با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند و چه بسا که پس از چند ماه زندگی زوجین پس از ازدواج از هم بپاشد! اینکه یک پیرمرد مریض با یک پیرزنی مریض‌تر از خود قرار است ازدواج کنند، حماقت است که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را هضم کرد! متأسفانه همچنان در تلویزیون داخل ایران سعی می‌شود مضامین اخلاقی و هنجارها به ذهن مخاطب القا شود، حتی اگر روش القای آن اجباری یا احمقانه باشد!

بار کمدی فصل چهارم بیش از پیش به گردن «نقی» افتاده است. از آنجایی که «بهبود»، شوهر خواهر «نقی» برای ماموریتی به آفریقا فرستاده می‌شود مخاطب بیش از پیش از «محسن تنابنده» انتظار دارد که آنها را بخنداند! جا دارد به بازیگر نوزاد این فصل به نام «رهام عباس‌پور» نیز اشاره شود که توانسته سکانس‌هایی را بیافریند که بسیاری از مخاطبین قریب‌ون صدقه یک طفل معصوم را در سریال بدهند! دو قلولی‌های «سارا و نیکای فرقانی اصل» دیگر همانند گذشته به اصطلاح «تو دل برو» نیستند و دیالوگ‌هایی که بین آنها و بازیگرهای دیگر رد و بدل می‌شود بسیار تصنعی هستند و واقعا مصنوعی بازی می‌کنند و حوصله مخاطبین را سر می‌برند. از سوی دیگر، پسر آقای «بائو» توانسته بسیار موفق‌تر از سایر کودکان سریال ظاهر شده و به ایفای نقش خود به عنوان دبیر مدرسه پردازد!

شخصیت جدیدی که از فصل چهارم به سریال «پایتخت» اضافه شده، آقای «بائو» است که عهده‌دار نقش وی «محمدرضا علی‌مردانی» است که توانسته نقش ماندگاری از چهره یک فرد منفی در سریال از خود به جا بگذارد. وی، شخصیت متقابل «هما» در سریال است که در این فصل «هما» به شدت سعی می‌کند تا نقش یک قهرمان (پروتاگونیست) را در شیرگاه ایفا کند که همین موضوع آبستن حوادثی دیدنی و در گاهی اوقات خنده‌دار می‌شود. جالب است بدانید که «محمدرضا علی‌مردانی» پیش از این جزو صدای پیشگان موفق‌ی بوده که در کانامه وی نقش شرک ۲، سالیوان شهر هیولاها، پدر در داستان کوسه، قیطون خان در عروسک ها و دیه‌گو به چشم می‌خورد.

به عنوان منتقد این نقد که پای هر چهار فصل با شوق و ذوق نشسته است و به عنوان کسی که اصالتاً مازندرانی است هر گونه صحبت‌های هم‌محلی‌های خود را مبنی بر توهین مازندرانی‌ها در سریال پایتخت رد می‌کنم! چرا که در سریال‌های کمدی معمولاً با نژادهای مختلفی به خصوص ترک‌زبان‌ها و لرهای غیور کشورمان صورت می‌گیرد. اینکه بعضی از بومی‌ها از اینکه در پایتخت چهره واقعی مازندرانی‌ها نشان داده می‌شود ناراحت هستند مشکل خودشان است! در پایتخت به صراحت نشان داده می‌شود که مازندرانی‌ها انسان‌های ساده لوحی هستند. نشان داده می‌شود که در مواقع مشکلات، همه‌ی اقوام و آشنایان برای کمک قیام می‌کنند! نشان داده می‌شود که غیرتمند هستند و سایر موارد مثبتی که دیده می‌شود! اگر حواشی فصل چهارم را دنبال کرده باشید خواهید فهمید که به دعوایی بودن مازندرانی‌ها اشاره شده که قومی دعوایی هستند! این نقطه ضعف متأسفانه واقعا ضعف نویسندگان است که نتوانسته انصاف را در نگارش رعایت کند و واقعا حس بدی نسبت به قوم مازندرانی در سکانس‌هایی دیده می‌شود! هر چند از آقای «خشایار الوند» نوشتن سناریوهای دعوا و بحث و جدل در رخت خواب زیاد دیده می‌شود و جزو عادت‌های وی برای نوشتن یک داستان کمدی است!

در هر صورت، چه خوب، چه بد، پایتخت ۴ طی ۲۶ قسمت با فیلم‌نامه‌ای نه چندان خوب به پایان رسید و ماه رمضان سال ۱۳۹۴ را تلاش کرده برای روزه‌داران و ایرانیان دلچسب سازد. بحث و جدل‌ها و انتقادات ریز و درشتی که به فصل چهارم می‌گیرند هم به زودی فراموش می‌شود.

یک اثر تا چه زمانی زنده است؟ تا زمانی که طرفدار داشته باشد؟! ساخت فصل‌های پنج و شش توسط «سیروس مقدم» در سال‌های آینده به هیچ عنوان بعید نیست!

Mag@imovie-dl.com

محل

تبلینغ

شما

باماتماس بگیرید

آسیاتک

سرویس جشنواره خدمات اینترنتی آسیاتک عید تا عید
سرعت ۴ مگ - ۱۰ گیگ ترافیک - یک ساله
قیمت : ۳۲۰۰۰ تومان

ویژگی خرید سرویس های آسیاتک توسط نمایندگی Leo :
۱. با توجه به تازه شروع شدن نمایندگی فروش لئو+ADSL۲ برای عزیزانی که علاقه مند به بازی های آنلاین دارند برای این عزیزان اشتراک بازیهای آنلاین سایت www.pardisgame.net با مبلغ ۵۰۰۰ تومان برای این عزیزان بفروش میرسد .
۲. صاحبان مشاغل میتوانند به صورت رایگان برای اولین بار از بخش تبلیغات نیازمندی سایت پردیس گیم به صورت رایگان استفاده نمایند .

۳. کپن های تخفیفی برای خرید گیفت کارت . (به صورت قرعه کشی)

۴. پشتیبانی سیستم کامپیوتری به صورت رایگان .

و...

پس همین حالا اقدام به خرید این سرویس ویژه آسیاتک نمایید و از خدمات نمایندگی Leo بهره مند شوید .

Yahoo ID: sir_amir۷۲@yahoo.ca

هم اکنون می توانید با دوستان خود آنلاین بازی کنید

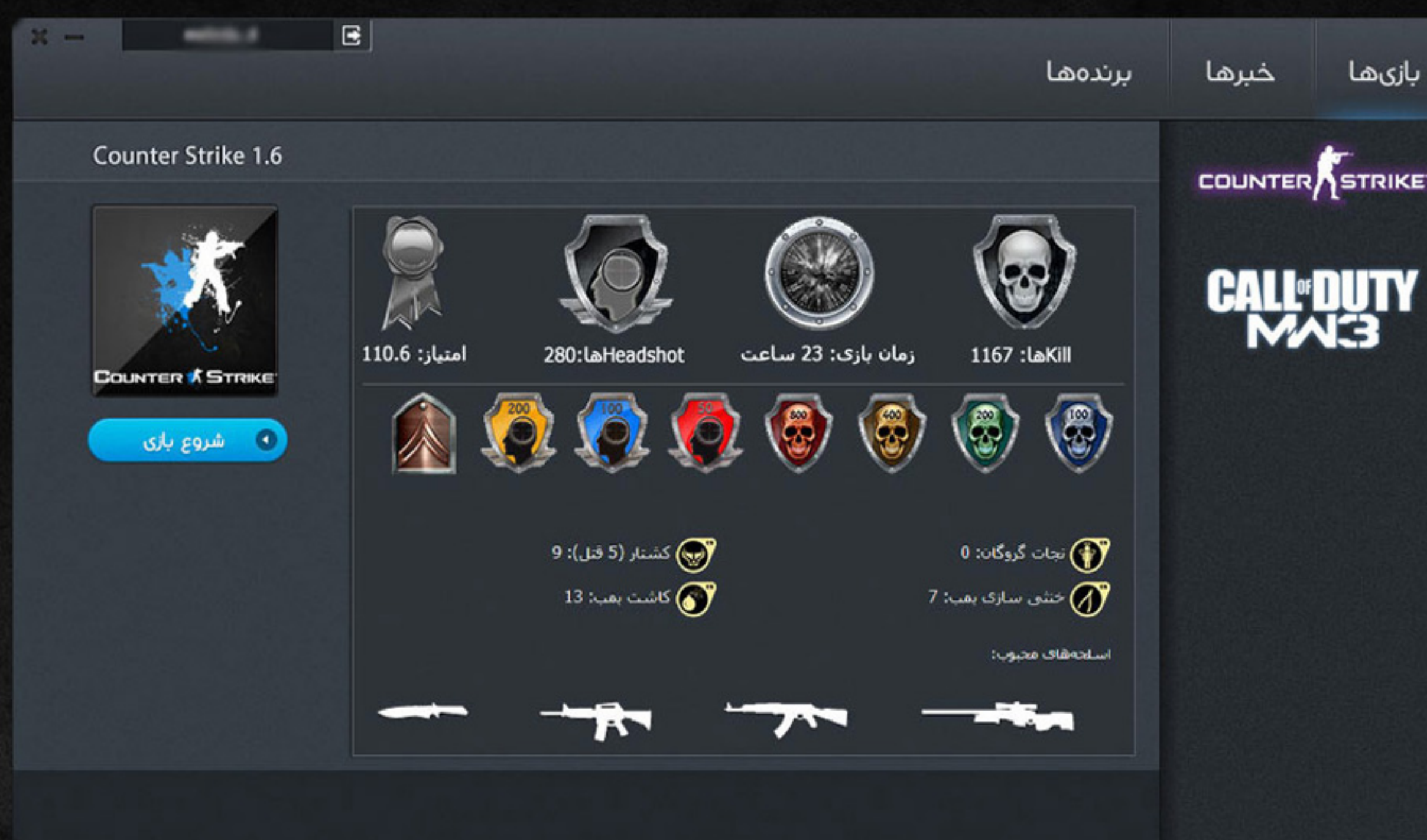
پردیس گیم
COUNTER STRIKE®

با سرورهای اختصاصی و پر قدرت پردیس گیم
www.pardisgame.net

پردیس گیم
CALL OF DUTY®
MW3

ONLINE
آنلاین

نرم افزار بازی های آنلاین پر دیس گیم



نرم افزار بازی های آنلاین پر دیس گیم، برنامه ویژه وبسایت پر دیس گیم برای تهیه، بازی و مدیریت بازی های ویدیویی بصورت آنلاین و تک نفره می باشد. در فاز اول (بتا) این برنامه، می توانید بازی های CounterStrike و Call of Duty: Modern Warfare 3 را بصورت آنلاین با دوستان خود در سرورهای اختصاصی و پر قدرت پر دیس گیم بازی کنید.



نرم افزار پر دیس گیم این امکان را به شما می دهد که با پیشرفت در بازی، موفقیت های خود را بصورت تصاویر Achievement در پروفایل کاری خود به دست آورید. تمام این Achievement ها منحصر به نرم افزار اختصاصی پر دیس گیم است و امتیازها تنها با استفاده از نرم افزار محاسبه می گردد. نمونه ای از Achievement های پیشرفته در پروفایل کاربری سایت را در بالا مشاهده می کنید.

تاریخچه و درباره گیمفا

تغییرات در تیم باعث شده، تیم جدیدی برای گیمفا شکل شود و وبسایت را نسبت به زمان گذشته متحول کند. هم‌اکنون شاهد چنین تحولی نسبت به رنگ‌های وبسایت در مراجع بزرگ رنکینگ هستید. گیمفا در تلاش است تا در تمامی فصول سال، بهترین خدمات و برنامه‌ها را به بازیازان عزیز ایرانی ارائه کند.

تنها دلیلی که باعث متمایز بودن وبسایت گیمفا نسبت دیگر وبسایت‌ها می‌شود تنها دستاوردها و برنامه‌های مختلف وبسایت نیست. تیم مدیریتی که شبانه‌روزی در حال تلاش برای جامعه عزیز بازیازان ایرانی هستند از دیگر عوامل هستند. در سال‌های اخیر تغییرات زیادی در تیم مدیریتی اعم از نویسندگی و خبرنگاری ایجاد شده است.

از زمان تاسیس وبسایت مدت زمان زیادی می‌گذرد. وبسایت خبری، تحلیلی گیمفا یکی از بزرگترین مراجع صنعت گستره بازی می‌باشد. در طی این سال‌ها گیمفا توانسته دستاوردهای زیادی را از آن خود کند و برنامه‌های جدید و مهیجی را برای بازیازان ایرانی آماده‌سازی کند.

دستاوردها و برنامه‌ها

جدیدترین اخبار بازی‌های کامپیوتری نقد و بررسی، پیش‌نمایش و مقالات متنوع تریلر بروز بازی‌های کامپیوتری
پوشش کنفرانس‌های E3، Games- مجله الکترونیکی مجله ویدیویی
com و ...

و ده‌ها برنامه‌ی متنوع دیگر
همه و همه در وبسایت خبری و تحلیلی گیمفا

.....

